



رهائی

سال دوم شماره ۷۸
پنجشنبه ۱۴ خردادماه ۱۳۶۰
بها ۳۰ ریال

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

● اوج‌گیری مجدد جدال‌های هیئت حاکمه

در متن فروپاشی جلال ولی امر

● اسناد مربوط به بنیاد مستضعفین

گوشه‌هایی از دزدیها و غارتگریهای ثروت زحمتکشان

● پیکار و تئوری انقلاب (۳)

هراس از انقلاب سوسیالیستی، زمینه‌توجیه "انقلاب دمکراتیک"

● بحران لبنان:

نمونه‌ای از دیپلماسی رژیمهای عرب

● قطعنامه‌های کنگره دوم کومه‌له

جلوه‌ای از برخورد شماتیک

● در حاشیه رویدادها

اوج گیری مجدد جدالهای درونی هیئت حاکمه

در متن فروپاشی جلال ولی امر

روز چهارشنبه گذشته (خرداد)، آیت الله خمینی بنایان "مهم" و "بسیار مهمی" به مناسبت اولین سالگرد مجلس ایراد کرد که بلافاصله تیتر درشت روزنامه هفت روزگار و مهمترین برنامه تبلیغاتی رادیو و تلویزیون دولتی را تشکیل داد. سخنان خمینی بدینسان تشدید مجدداً دهکده های جناحهای حاکم در چند هفته گذشته، در واقع موضع گیری آشکاری به نفع جناح غالب حاکمیت و نماینده های سیاسی-تشکیلاتی آن حزب جمهوری اسلامی است. چرا خمینی به این موضع گیری دست زد؟

هفته های گذشته جدال جناحهای حاکمیت به ایستاد تازهای رسید، جنگ قدرت رئیس جمهور محبوب "بنی صدر" و نیروهای، مکتبی "زعامت آقا باقر بهشتی"، رفسنجانی، رجایی... شدت مسابقه ای یافت و این علیرغم ادامه جنگ ایران و عراق و علیرغم دستور صریح "امام امت" مبنی بر ترک مخاصمه های جناحها و ارجاع آن به هیئت سه نفره حل اختلاف و... صورت گرفت. "اصنام امت" اگر در هر مورد دیگری نمیتوانست، اما در اینجا موفق شد با استغناء از مقامات مابین و جانبداری ولی عصر جلوی نزاعات سیاسی اجتماع را بگیرد و این درحالیست که است که نمایندگان هر دو جناح خود را از طرفداران و پیروان رهبری وی و مقلدین او میدانند. لیکن تشدید نزاعات جناحین حاکمیت، در عین حال چیز تازه ای هم نبود و در واقع جزئی از سیبری حوادث تلاطمات نیروهای سیاسی حاکمه بر سر تصرف مواضع قدرت نمیتوانست به حساب آید. در اینجا اما حضور مسائل دیگری در سطح جامعه به ابعاد جدالهای سیاسی موجود اهمیت تازه ای بخشیدند. اگر دعوی فقط بین "لیبرالها" از یکسو و قدرتمندان حزبی از سوی دیگر بود، شاید بنایان "بسیار مهم" امام اهمیت چندانی پیدا نمیکرد و هاله های تبلیغاتی حول آن موردی نداشت. ولی تغییراتی که هم اکنون در سطح اجتماعی در حال شکل گیری است به موضوع جدالهای درون حاکمیت اهمیت تازه ای میبخشد. بصر احم نمیتوان گفت که هر دو جناح هم بنی صدر و بهشتی - تلاثی نه چندان تازه ای را برای جلب متحدین آغاز کرده اند. هر دو "جناح" بسته به موضع و موقعیت اجتماعی خود "بارگیری" میکنند و این "بارگیریها" نمیتواند در سرنوشت اوضاع سیاسی آینده و سرنوشت ترکیب و توازن نیروهای در سلوک قدرت بدون تأثیر باشد. تناسب نیروهای عمده در مقطع حاضر به شرح زیر است: حزب جمهوری اسلامی + حزب توده + فدائیان (اکثریت)، در مقابل بنی صدر + مجاهدین خلق + حزب دموکرات. صرف نظر از اینکه هر یک از نیروهای نامبرده برنامه، موضع و انگیزه جهت گیریهای خود را چگونه ارزیابی نمایند و اصولاً صرف نظر از اینکه از اوضاع و احوال اجتماعی و جهت حرکت آن چه برداشتی داشته باشند، شکل گیری این دو جنبه سیاسی را در حرکتی سیاسی روز می توانیم ملاحظه کنیم. البته این قضیه مربوط به شرایط سیاسی فعلی است و میتواند در روزهای آینده تحت تأثیر متغییرات اوضاع و احوال جدید و حتی بارگیریهای جدیدتر با زهم متحول شود. "متکامل تر" گردد. لیکن نکته اصلی اینجاست که دیگر نه بهشتی و نه بنی صدر تنها نیستند و جنبه بندی های آنها نیروهای سیاسی دیگری را نیز میدان کشیده است. صرف نظر از اینکه دلایل و هدف شرکت این نیروها در قطب بندی های اخیر چیست، در این واقعیت زهری و سرگردگی هر یک در این قطب ها را جناحهای حاکمیت بعهده دارند، تغییری نخواهد داد. البته بسیاری از نیروها و از جمله نیروهای چپ نیز طی هفته های اخیر

به فعالیت های مبارزاتی خود علیرغم جواختنای و تسرور افزوده اند، لیکن موضع گیری این نیروها نه در تأیید جناحهای حاکمیت بلکه در واقع علیه هر دو جناح و خارج از محدوده دو قطب یاد شده صورت گرفت. با توجه به نکات فوق بسیاری از تحولات اجتماعی روزهای اخیر قابل توضیح میباشد.

از منبذینکجا و نظا هرات قانونی حزب توده و همقطاران اکثریتی او گرفته تا "مناظرات تلویزیونی" منتشر کرد بهشتی، کیا نوری، نکهدار و... از نظا هرات جندده هزار نفری مجاهدین و تلاش برای برکناری نظا هرات غیر قانونی توسط چپ را در کمال در اول اردیبهشت و ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) که در مقابل و علیرغم دستور حاکمیت صورت گرفت تا ز دو خورد های روزمره خیابانی و... و از جانب دیگر تجدید فعالیت جنبه ملی و تشدید شعارها و موضع گیری بهای آن ناحیته پدیدهای مختلف نهضت آزادی مبنی بر برکناری مستبدان و غیره همه و همه نشان از تشدید تلاطمات اجتماعی و حضور صف بندیهای تازه شکل گرفته در صحنه سیاسی دارند. در این میان نامه های مجاهدین به خمینی و تهدیدهای آشکار و غیر آشکار ایشان خطاب به "امام امت" و این واقعیت که در حال حاضر مجاهدین بین از هر نیروی سیاسی دیگری بنا نسبیل تبدیل شدن به یک بدیل اجتماعی را دارا هستند در کنار رکوش های رضای مکتبی بنی صدر برای صرف فرجه بیشتر ارگانهای حاکمیت (ماجرای لایحه حذف فرمان هما یونی و کوشش رجایی در برکناری رئیس کل بانک مرکزی و رئیس هلال احمر و نیز ماجرای ربوده شدن "استاد محرم اندی وزارت خارجه" و برکناری مدیر کل کنسولی این وزارت خانه و... بر رویهم آنچنان اوضاع سیاسی را داغ و بحرانی ساخته بود که مداخله صریح امام و فتوای وی را ضروری میساخت. لیکن همانگونه که انتظار میرفت بالاخره ایام بندبازیهای سیاسی راهکناری نهاده و نکران از اوضاع، فتوای بربرکت را به نفع جناح غالب حاکمیت و علیه "رئیس جمهور و فرماندهی کل قوا" صادر کرد.

در فتوای اخیر، "امام امت" نخست از مجلس آغاز میکند و پس از طرح ایرادات جزئی به کار مجلس ناگهان ارج و اعتبار آنرا به عرش اعلی میرساند. وی اعلام میکند که:

"مجلس مبدا همه چیز عاقلی است که در کشور واقع میشود..."

و پس تا کید میکند که "مجلس بالاترین مقامی است در این مملکت. مجلس اگر برای داد و ستورای نگهبان هم آنرا بدیر وقت هیچکس حق ندارد که یک کلمه راجع به این بگوید... اگر بخواد هوسا دکند به مردم بگوید که این شورای نگهبان کذا و این مجلس کذا، این فساد است و مفسداست، یک همچو آدمی تحت تعقیب مفسد فی الارض باید قرار بگیرد."

پس مسئله روشن شد. مجلس تحت کنترل حزب آقای بهشتی بالاترین مرجع قانونی است و مخالفت با آن و قوانینش ارتجاعی آن نیز سبب زلفه فساد روزی زمین، مشمول مقررات مربوطه (اعدام و نظا ترهم) میباشد. این حرف صریح و در واقع انتخاب صریح خمینی است. او هرگونه افتاکگیری پیرامون مجلس و شورای نگهبان را مترادف با فساد میدانند و شخص فاسد نیز که پرواض از دیدگاه او مفسد فی الارض و بنا بر این مهدور الدم است. لیکن مساله به اینجا و بدینگونه ختم نمیشود. باید برای مردمی که مداوم از "عدل و قسط اسلامی" و "رحم و انصاف و مروت مدراسلامی" سوال میکنند

نیز پاسخ داشت. و آنها را نیز به گونه ای راضی کسرد، بدین قرار خمینی در ادامه ای افاعات خویش ناگهان به یاد شکردهای آریا مهری میافتد. شکردها شیکه شاه معدوم جهت استتار جنایات بی شمار و به منظور ایجاد دمای "دموکراسی" آریا مهری بکار میبرد: "اگر مخالفی و نمیخواهی به زندان بروی روانی خارج شو."

"اگر با اسلام بدهستی خوب تشریف ببرید اروپا و آمریکا و هر جا دلتون میخواهد آنجا زندگی کنید." برآستی که چنین است منطق رهبر جمهوری اسلامی، منطقی که هیچ چیز از سلف خود به جز پوش اسلامی اضافه ندارد. بزعم این منطق مردم محکوم هستند که به ذلت این حکومت تن دهند و اگر نخواهند مطایق مقررات اسلامی (حبس و اعدام) با آنها رفتار خواهند کرد و گرنه بهتر است که هم اکنون راهی خارج شوند و در جای دیگر کشتی گزینند. این همه وقاحت حسی در مقام مقایسه با سایر حکام و خلفا و پادشاهان اسلامی نیز کم نظیر است. این امر البته برای رهبری ای کسسه زیت اسلام و مکتب رادریه مملخ فرستادن مردم و گوشت دم توپ کردن آنها می بسند جرجی نیست. او حتی در این موارد صراحت دارد و درک و پوست کنده میگوید که "این اسلام بود که مردم را به کشتن داد و الا نه هیچ جبهه ای و نه هیچ حزبی و نه هیچ گروهی نمیتوانست که مردم را بکشد، بطوریکه داد و طلب دنبال مرگ بروند..."

و ما میگوئیم که این ناآگاهی مردم وضع نیروهای مترقی بود که مردم را به دنبال شما کشاند و قدرت سیاسی را در کف شما گذارد و شما نیز اکنون بسیاری از آنها را داد و طلب مرگ کرده اید و به کشتن می دهید و این نیز فقط به دلیل حاکمیت شماست و بس.

خمینی در ادامه ای بیانات مظنطن خود، نمیتواند خشم خود را از عکس العمل نوده مردم نسبت به حاکمین کنونی و "ایدئولوژی مکتبی" آنها بیوشاند. او دست ناز را شیبها را بخوبی میداند و میفهمد که مردم به تنگ آمده اند و گفته ها و اعمال حکام مکتبی را به مسخره میگیرند. او نگران است که خدای نا کرده تنه ای "اعتبار" بی اعتبار حکومت اسلامی وی با لکل از ذهن توده ها زائل شود. منتهی بی چاره ای نیز جز تهدید و اوعاب و حبس و اعدام نمی بیند. و قتیکه بیانات مشعش او خطاب به مردم نازاخی با حملات "غلط مکتبی قانون را قبول نداری" و بی "دست برداری از فضولیا" مزین میگردد و با زهم نمیتواند مفید واقع شود، آنگاه حکم دستور ما در می کند.

تا گفته میشود مکتبی آقایان مسخره میکنند. مکتبی یعنی اسلامی. آنکه مکتبی را مسخره میکنند اسلام را مسخره میکنند. اگر متعهد باشد مرتد فطری است و زینت برای او حرام است. مالش هم باید به ورته داده شود، خودش هم باید مقتول باشد.

مگر کینه با مکتبیون مثلاً آقای رجائی یا نبوی یا رفسنجانی مخالفت کرد و برادران ایشان را زیر سؤال کشید، هم زینت برای او حرام است و هم مالش را میگیرند و هم خونش را بر باد میدهند. این فعلا به هم بنی صدرو هوادارانش از عدالت مکتب اسلامی از نوع آقای خمینی. لیکن برای آنانکه با قوانین قرون وسطا مکتبی مخالفند و آنها را به زیر سؤال میکنند. چطور جواب خمینی این است:

"بعد از اینکه یک چیزی قانونی شد، دیگر کسی زدن در او اگر بخواهد مردم را تهیه میکند مفسد فی الارض است و با بدیا و دادگاها عمل مفسد فی الارض میکنند. خلاصه کلام اینکه مخالفت با قانون و اقا گری آن برابر است با اعدام - البته نه فقط در رژیم آریا مهری بلکه همچنین در رژیم جمهوری اسلامی - مکتبی آقای خمینی. لیکن با همه ای این احوال آقای خمینی خشم نوده ها را نزدیک می بیند و بدستی که از آن هراسناک است، او آنقدرها هم بدنبال ایده آل نیست و لحظه انقجار اجتماعی را خوب تشخیص میدهد. در واقع همه شخصیت های تاریخ در لحظات مرگ و زندگی به نهایت واقع بین میشوند و صدای

زنگ خطر را هر چند که از راه دور با شد خوب تشخیص میدهند. خمینی به دولتیان از عاقبت کار هشدار میدهد: "نه ارا از صحرای محشری که در آن توده ها بیاخته و بیاط قدرتمندان کنونی را در هم نوردند دستبراستند."

"بترسید از اینکه بگوئید یک انفجاری حاصل شود و همه ما را به دقتا بدهد... بترسید از آن روزی که این مردم بفهمند در باطن شما چیست و یک انفجار حاصل بشود... و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن. قضیه این است که فاتحه همه ما را میخوانند."

این بیانات "پیامبرگونه" هر چه نباشد، از بسیاری جهات برده از روی بسیاری از مسائل بر میسازد و سرخورد رژیم را به نیروهای مخالف شخص میکند. کلمات آخر پیام خمینی آشکار کننده ترس رژیم است که آینه آینه حاکمیت خود را در افق های بسبار شیره و تار جستجو میکند و هنوز شبیهت نشده فغان از انفجار و مرگ محتوم خود بر میدهد.

لیکن اگر جانب دیگر وجه مهم این پیام، پیام بنی صدر جناح او در حاکمیت بود. خمینی نشان داد که اگر تضادها بالا بگیرد و مجبور به انتخاب شود جانب کدام یک (بهشتی و بنی صدر) را خواهد گرفت. این پیام دقیقاً نشان دهنده جهت گیری "رهبری" در جدال قدرت و نشان بیهودگی سازش های گذشته بود.

بحران سیاسی چند هفته ای گذشته اما با مباحثه مطبوعاتی و خرد ادبسی صدر که پاسخی به "بیانات بسیار مهم" امام امت در ۶ خرداد و در واقع حرف آخر" رئیس جمهور محبوب" در مقابل فشارهای رقبا، بوده نقطه تازه ای رسید. در این مباحثه بنی صدر با لافرو تصمیم خود را در عدم استعفا و ادامه ای تلاش جناح خود را بیروزی نهائی اعلام میکند. او حتی در صورت از یاد آمدن، رقیب را با "انقلاب دیگر" و غیره تهدید میکند. و اظهار میکند که همچون مشیرالدوله "از میدان بدر" نخواهد رفت:

"اگر در یک روزی جمهوری تا این حد خدای نکرده سقوط کرد که به دلیل ایستادگی رئیس جمهوری درباره اجرای قانون لازم شد و او را تنبیه بکنند بنظر من انقلاب دیگری خواهد شد."

این مهمترین و شدیدترین اعلام موضعی است که تا کنون در مصاف جناحهای حاکمیت از جانب بنی صدر اتخاذ شده است. لیکن این امر علیرغم تا زکی آنقدرها هم غیر قابل تصور نبود. بنی صدر بویژه در شرایط حاضر چاره ای جز تشدید حملات و اعلام جنگ علیه طرف مقابل ندارد چون کمترین عقب نشینی و هرگونه کوتاه آمدن از جانب وی مساوی با از دست دادن خیل هواداران و سوق دادن آنان جهت "شخصیت" های دیگری که با همان ایدئولوژی و برنامه ولی دارای صراحت و قاطعیت و مرز بندی های روشنتری با رژیم جمهوری اسلامی هستند، خواهد بود. دوراهی تاریخی موجود آنچنان خود را بر بنی صدر تحمیل میکند که برای در صحنه ماندن و وجهه خود را از دست ندادن، مجبور است شمشیرها را تیزتر کند. و خشم توده ها را حواله ای رقیب دهد. و آنها را از عاقبت امر "انقلاب" موعود بترساند. لیکن پیام بنی صدر فقط تهدید نبود، پیام وی در عین حال پیام سازش و دعوت به هماهنگی جناحین بود. وی کلید راه حل این هماهنگی و سازش را اجرای قانون میداند و معتقد است که

"اگر همین قسمت از بیان امام که "همه با یک به قانون کردن بگذارند" اجرا شود، تمام مشکلات داخل کشور اختلافات، بحران و... همه حل میشود."

یعنی اگر رقیب به سهم خود در قدرت قناعت کرده و سهم وی را نیز ملحوظ نمایند و دست از زیاده روی ها بردارند، وی راضی خواهد بود و آنوقت میتوان همه ای مشکلات مملکت را حل کرد. وی برای اطمینان خاطر بیشتر، صراحت بیشتری نشان میدهد و اعلام میکند که مطابق با اصولی که پذیرفته شده و اعتقادی که دارد "مقابل امام نخواهد شد" و چون مایل به استعفا و ترک سنگر نیست، بنا بر این تنها راه وجود برای رقیب این خواهد بود که با فتوای امام او را قسطن

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

کمیته، زیرا ظاهراً درخراارد میکنند و خودی نمایند. البته اینکار هم اشکالی خواهد داشت و اشکال آنست که انقلاب دیگری بدفع رئیس جمهور "محبوب" است.

بطور خلاصه پیام سخنان بنی صدر در اینجا مظلوم نمانی "ما در غربت میحکیم" در جای دیگر دعوت به سازش، اجرای قانون و بالاخره تهدیدیه "انقلاب دیگر" است. لیکن مسأله مهم در سخنان بنی صدر، اعلام بنده ادامه ی "انقلاب" کوهی جدالی است که از مدتها پیش بر سر تصرف کامل مواضع قدرت بین جناحین هیئت حاکمه آغاز شد. وهم اکنون بنده بدترین وجه ممکن به نقطه غیر قابل بازگشتی رسیده است. این جدال در ما همگانی آئینده نیز همچنان ادامه خواهد داشت و راه حل دیگری مگر تسلط کامل و بیروزی یکی از طرفین و شکست دیگری قابل تصور نیست.

حال بیستیم رئیس جمهور "محبوب" کی و چگونه میخواهد به مصاف برود. او سردار آخرین راهه پایان جنگی حاله میکند. نظرا و ایست که

"به محض آنکه جنگ تمام بشود، من سختی فولاد را در جبهه داخلی بنده تمام میآورم"

و یا تیرتیر تهدید آمیز انقلاب اسلامی:

"رئیس جمهور: جنگ که تمام شد بر میگردم همه مسائل را رسیدگی میکنم.

البته اینکه جناب فرمانده کل قوا پس از فراغت از جنگ (جبهه داخلی) با بانک و نوپ به سراغ جبهه داخلی خواهد آمد و کارها از طریق کودتا بکسر خواهد شد و یا اینکه بخواهد کارزار سیاسی برای "انقلاب" موعودشان خواهد پرداخت. هنوز روشن نیست، لیکن عجالتاً وی همه چیز را به پایان جنگ ارجاع میکند. مشخصاً میدورنای وی ایست که "جنگ که به پایان رسید فرصت مناسب برای برقراری امنیت از سویی و خلع سلاح از سوی دیگر فراهم میاید.

به عبارت ساده تر وزیران خود رئیس جمهور شعار وی برای دوران پس از جنگ "برقراری امنیت" و انجام "خلع سلاح" خواهد بود که با "سختی فولاد" با آنها روبرو خواهد شد. البته حل مسائل اقتصادی بعداً و به تدریج انجام خواهد شد چون بدون وجود "امنیت" و "خلع سلاح" مشکلات اقتصادی نیز قابل حل نیست. ما هم با ایشان موافقیم. در جا معده سرمایه داری بدون وجود "امنیت" لازم برای سرمایه و "خلع سلاح" گروههای مزاحم "دولت سرمایه داری" بر وسایع دادن به وضع اقتصاد سرمایه داری ممکن نیست. از اتفاق پاره ای از دوستان و یارقیهان کنونی جناب بنی صدر در خارج جنابان بختیار، تیمسار مدنی، علی امینی و... هم همین نظر را دارند. باید جنگ تمام بشود "امنیت" و "خلع سلاح" برقرار شود تا اقتصاد راه نیافتد. این در واقع راه حل و پاسخ تمام نمایندگان دیشور سرمایه برای بقا سرمایه است.

آری آقای بنی صدر در ارتباط با مواضع آئینده هیچ توهنی ندارد و میدانند که حل مشکل آئینده استقرار نظم و راه انداختن اقتصاد است. تنها سؤال ایست که آیا ابوزیسیون انقلابی و بیوزیه جب مستقل نسبت به اوضاع آئینده و منت گیریهای سیاسی هنوز متوهم است.

آئینده چگونه خواهد بود؟ موضع گیریهای اخیر خمینی و بنی صدر و نیز نقطه بندیهای جدید سیاسی که در ارتباط با جدال جناحهای حاکم شکل گرفته است، تشدید بیباقیهای مبارزات درونی هیئت حاکمه و بطور کلی اوضاع بحرانی جامعه نشان از حوادث مهمی در آئینده دارند. هم اکنون بیش از هر زمان دیگر این امر که حضور خمینی نه تنها تحریف دهنده نشا دها نیست بلکه بویژه با توجه به جهت گیری های سیاسی اخیر او و سنت و سوبی جناح بندیها وصف بندیهای سیاسی منحصر تر شده و بر دامنه کشمکشهای درونی هیئت حاکمه افزوده خواهد شد. بر همگان روشن شده است، خمینی دیگر نمیتواند همانند لحظاتی در گذشته به پیمانهای رهبری "در ما وراء طبقات" بین جناحین

From Iran:

★

Raha'i

TRANSLATING, EDITING, DESIGN, LITHOGRAPHING AND PRINTING PERIODICALS OF THE ORGANIZATION OF COMMERCE (I.C.O.)

Number 1 January 1981

IN THIS ISSUE

- ★ Short History of O.C.U.
- ★ Stage of Revolution in Iran
- ★ Class Rule in Iran
- ★ Iran-Iraq War
- ★ In Memory of Manuchehr Hamedani

All articles are selected, translated and edited by RAHA'I TRANSLATION LIAISON WHICH TAKES NO RESPONSIBILITY FOR THE OPINIONS OF CONTRIBUTORS.

اخیراً اولین شماره ی رهاشی انگلیسی که توسط "تروه ترجمه ی رهاشی" (از هواداران سازمان در خارج کشور) منتشر شده است بدست ما رسید. مطالب این شماره عبارتند از:

تا زبجه مختصر با زمان وحدت کمونیستی

مرحله انقلاب ایران

حاکمیت طبقاتی در ایران

جنگ ایران و عراق

به یاد منوچهر حامدی

با آرزوی موفقیت برای این رفقا

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دیگر باید

اسناد مربوط به بنیاد مستضعفان:

گوشه‌هایی از غارت و چپاول ثروت زحمتکشان

مخبرات پاکسازی شده بود و این فرد که (مانند بسیاری از اعضا شورایی بنیاد) دارای ثروت فراوانی است در واقع می‌بایست جز اولین کسانی باشد که اموالش را مصادره شود.

آیت‌الله خمینی پس از ترک تهران و نزول اجلال به قم، در تاریخ ۱۰ اسفند ۵۷، در مدرسه فیضیه نطقی ابرادگردد و در ضمن آن گفت:

"من در این آخر که می‌خواستم از تهران خارج شوم دستور دادم که تمام املاک و دارائی سلسله‌های منحوس پهلوی و تمام دارائی آن اشخاص که وابسته به او بودند و این ملت را جا بیدند مصادره شود. برای طبقه‌ی ضعیف ممکن ساخته شود. سراسر ایران برای ضعیف‌ترها می‌بازیم. همین دارائی‌های سابق و خواهر و برادرش برای آباد کردن یک مملکت کافی است. ما عمل می‌کنیم و حرف نمی‌زنیم. (۴)... (دستور داده‌ام که از این دارائی‌ها) برای کارگرها برای مستضعفان و برای بی‌توانان هم خانه‌ها بسازیم و زندگی آنها را مرفه‌تر کنیم." (اطلاعات، ۱۲ اسفند ۵۷)

توده‌ها، تما و پربختی از آن ثروتهای افسانه‌ای را فقط بروی صفحات تلویزیون دیده‌اند و بعد، هیچ خبر دیگری از آن نیافته‌اند. پس از قیام، رژیم حاکم، بعنوان عوام فریبی در صدد بزرگ‌مدکی صحنه‌های از جنایات و چپاول رژیم شاه راه مردم نشان دهد. از این نظر، هر شب ساعتها تما و پیری از آن ثروتهای عظیم راه نمایش گذاشته ولی کمی بعد، به اشتباه خودی بردو فهمید که نمی‌بایست چنین خطائی مرتکب شود، زیرا مردم از خود می‌پرسیدند و هنوز می‌پرسند آنچه در صفحه تلویزیون دیده‌اند (و هزاران برابر آن را که هیچوقت ندیده‌اند)، چه شدند، بجا رفت و چرا دیگر بحث و خبری از آن نیست؟



"بنیاد مستضعفان تا به‌درازا لحاظ تنوع رشته‌های فعالیت و میزان ثروت در دنیا کم نظیر و حتی بی‌نظیر باشد. بیش از ۲۵۰ شرکت عظیم که در رشته‌های مختلف تولیدی و خدماتی فعالیت دارند، گوشه‌ای از عظمت این بنیاد است. مزارع بزرگ که اکثریت آنها را مزارع مکانیزه تشکیل میدهند با رعایت شده که بنیاد بزرگترین مالک زمین‌های کشاورزی باشد. در عین حال صاحب گرانبها ترین مجموعه‌ی عتیقه‌ی دنیا (۶) و صاحب یکی از معظم‌ترین مجموعه‌های نابلیون‌شاهی اینها با اضافه‌ی بزرگترینها، ساختنهای بزرگ و کوچک و (هتلها، شهرکها، کاخها و ویلاها، (۷) کارخانه‌های عظیم (۸) موجودی مصادره‌شده‌ی بانکها، چمدانها و گونی‌ها پول نقد و ارز خارجی بی‌مارستانها، روزنامه‌ها، چاپخانه‌ها، فرشها و میلمان و لوسترها، طلا و جواهرات، اتومبیلها (۹) و غیره غیره... اموال بنیاد مستضعفان است." (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)

آقای حمیدماذق نوبری، وکیل سابق وزارت دارائی در بنیاد مستضعفان، در نامه‌ای به شورای نگهبان قانون اساسی "بر اساس محاسباتی که بعمل آورده نتیجه گرفته است که:

"... بی‌شک و قدر متیقن، ثروت بنیاد مستضعفان را از ۷۰۰ میلیارد تومان متجاوز قلمداد می‌نمایم و باثباتی ندارم این مطلب را اظهار نمایم که اگر

پس از قیام قهرمانانه‌ی ۲۲ بهمن توده‌ها، حاکمان جدید، بعلل مختلف و از جمله بعلت ضعف تاریخی جنبش کارگری ایران و مغلول آن یعنی فقدان تحلیل طبقاتی از حاکمیت از طرف نیروهای سیاسی، برگردی توهّم توده‌ها و بخش عمده‌ای از نیروهای انقلابی جامعه سوار شدند. از همان آغاز، یکی از بنیادهای با اصطلاح انقلابی بنام بنیاد مستضعفان بنا به "فرمان" آیت‌الله خمینی با برعهده وجود گذاشت. پایه‌های کج بنیاد مستضعفان یعنی پایه‌ی تمام دزدیها و چپاول و غارتگری ثروت توده‌ها، در همین فرمان آیت‌الله خمینی گذاشته شده است. در همان زمان، "غنائیم" اسلام یعنی حاصل تلاش به غارت رفته‌ی زحمتکشان و ثروت آنها بین دو جناح حاکمیت (که در آنوقت هنوز این جناح بندی‌ها به این حد مرثی نبود) تقسیم شد. بخش کوچک آن یعنی بنیاد پهلوی بنام بنیاد عدل و سوسی در اختیار "دولت منتخب‌انام" قرار گرفت و برادر مهندس بازرگان بریاست آن برگزیده شد (این بخش بعداً توسط بنیاد مستضعفان خورده شد که اسناد مربوط به آن را در شماره‌های بعدی ارائه خواهیم داد)، و بخش عظیم این "غنائیم"، در اختیار رشتا دنا تا سپس بنیاد مستضعفان گذاشته شده و در اختیار شورای انقلاب (با اکثریت رهبران کنونی حزب جمهوری اسلامی) قرار گرفت. بهر حال "فرمان" آیت‌الله خمینی چنین بود:

"بسم الله الرحمن الرحيم - شورای انقلاب اسلامی به موجب این مکتوب ما موریت دارد که تمام اموال منقول و غیر منقول سلسله‌ی پهلوی و بنا به وراثت و عمل و مربوطین به این سلسله (غیر قانونی از بیت‌المال مسلمین اختلاس نموده‌اند به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره و منقولات آن در بانکها به شماره‌ای با نام شورای انقلاب یا اینجا ثبت سپرده شود و غیر منقول از قبیل مستغلات و اراضی ثبت و مضبوط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد و در ایجاد مسکن و کار و غیر ذلک به جمیع کمیته‌های انقلاب اسلامی در سراسر کشور دستور میدهم که آنچه از این غنائیم بدست آورده‌اند و در بانک یا شماره‌ی معلوم سپردند و به دولت ابلاغ نمایند که این غنائیم مربوط به دولت نیست و امرش با شورای انقلاب است و آنچه ما مورین دولت بدست آورده‌اند یا می‌آورند یا بدینهمین شماره‌ی بانک تحویل دهند و کسانی که از این اموال چیزی بدست آورده‌اند یا بدین شماره‌ی کمیته‌ها یا بانک تحویل و متخلفین مورد مواخذه خواهند بود. روح الله الموسوی الخمينی" (کیهان، ۱۰ اسفند ۵۷).

و برای اداره‌ی این "غنائیم"، شرکتی خصوصی تأسیس شد با سرمایه‌ای "بیش از یکصد میلیون ریال (۱۰)" که آگهی آن در روزنامه رسمی جمهوری اسلامی مورخ ۵۸/۵/۲ (پنجم شماره یک) چاپ شد. اکثریت اعضا هیات مؤسسان، از اعضا مؤسس حزب جمهوری اسلامی بودند (۴ نفر) و سه نفری که در واقع سپاه‌ی لشکر بودند که سرعت کنار گذاشته شدند.

از همان اواخر اسفند ۵۷، امور بنیاد در دست ایادی حزب جمهوری اسلامی مرکب از یک عده تجار و بازاریبان و سرمایه‌داران قرار گرفت. (۳) که شورایی بنیاد مستضعفان نام داشت. اعضا این شورایی عبارت بودند از حاج علی شفیعی، حاج برهمند، حاج کریمی نوری (مدیرعامل کنونی بنیاد) و معاون نخست‌وزیر (حاج مهدی عراقی، توکللی، شفیق). رئیس شورایی و اولی‌ترین مدیرعامل بنیاد، دکتر محمد هویدا بود که آزادشکده‌ی

سند شماره یک

آگهی تأسیس بنیاد مستضعفان

شماره ۷۷۸۷۸ - ۱۳۵۸/۵/۳

آگهی تأسیس مؤسسه بنیاد مستضعفان

نظر بنیاد... آگهی تأسیس مؤسسه بنیاد مستضعفان... ۱۳۵۸/۵/۳ تحت شماره ۱۹۸۳... بنیاد مستضعفان... و خلاصه اسناد آن بشرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی میشود.

۱- نام مؤسسه - بنیاد مستضعفان.
۲- موضوع مؤسسه - تمرکز اسرار خاندان پهلوی و حبه کسان، وابستگی باین خاندان ثروتمانی تاشروع بدست آوردن وادگاه انقلاب حکم استرداد اسرار مزبور و صادر کرده ویکند وتملك آنها ازطرف مستضعفان و به مصرف رساندن عمه درگذشتگان آن اسرار دربره برود وضع زندگی و معشورس مسکن آنان.

۳- تأسیس - ایرانی.
۴- مرکز اصلی بنیاد و نشانی آن - تهران خیابان عباس یاد خیابان مهناز - آبادانای غربی شماره ۱۹۸ میباشد.

۵- اساسی مؤسسن - آقای میرکریم موسوی کریمی بشناسنامه شماره ۱۴۴ ع شماره از اردیبهشت ۱۳۵۸ - آقای احمد جلالی بشناسنامه شماره ۳۱۶ صادره از شاهرود ۳ - آقای سیدعلی محمد خانهای بشناسنامه شماره ۲۱۰ صادره از مشهد ۴ - آقای شرفی بشناسنامه شماره ۳۰۳۳ صادره از مشهد ۵ - آقای مهندس عزت الله سید علی مهندس عزت الله سید علی بخش ۴ تهران ۶ - آقای اکبر محمد نسیمی پورمانی بشناسنامه شماره ۳۰ صادره از قم ۷ - آقای دکتر محمد حسین بهشتی بشناسنامه شماره ۱۷۹ صادره از استون

۹- تاریخ تشکیل از پی زحم استفسار ۵۷ بدست نامحدود به اداره بنیاد برعهده آقای مهندس علیقلی سید خاموشی رئیس بنیاد میباشد وفق لسانه پارسی بنیاد باتفاق هریک از آقایان حبیب الله شفیق و سید مصطفی میرسلیم ناظران مالی بنیاد میباشد.

۱۰- دارایی مؤسسه: بیش از یکمده میلیون ریال است.
۱۱- ثبت شد کنهها و مالکیت مدنی
۱۲- ۵ - ۳۳۴۲

۵۸۱۹۰۳

متن سند:

شماره ۶/۷۸۷۸

۱۳۵۸/۵/۳

۴ - مرکز اصلی بنیاد و نشانی آن - تهران خیابان عباس یاد، خیابان مهناز - آبادانای غربی شماره ۱۹۸ میباشد.

۵ - اساسی مؤسسن - آقای میرکریم موسوی کریمی بشناسنامه شماره ۴۱۴۰ صادره از اردیبهشت ۲ - آقای احمد جلالی بشناسنامه شماره ۳۱۶ صادره از شاهرود ۳ - آقای سید علی حسینی خاموشی بشناسنامه شماره ۲۱۷ صادره از مشهد ۴ - سیدمصطفی علی اصغر سفودی بشناسنامه شماره ۳۰۳۳ صادره از مشهد ۵ - آقای مهندس عزت الله سعیدی بشناسنامه شماره ۵۲۴ صادره بخش ۴ تهران ۶ - آقای اکبر محمد نسیمی پورمانی بشناسنامه شماره ۳۰۸ صادره قمسجان ۷ - آقای دکتر محمد حسین بهشتی بشناسنامه شماره ۱۷۶۰۶ صادره از اصفهان. (۲)

۷- اداره بنیاد برعهده آقای مهندس علیقلی سید خاموشی رئیس بنیاد میباشد وحق امضاء پارسی بنیاد باتفاق هریک از آقایان حبیب الله شفیق و سید مصطفی میرسلیم ناظران مالی بنیاد میباشد.

در یکی دو ماه اول انقلاب، با ترتیبات صحیح و دوران شاه و غرض، این اموال توقیف شدند... و زمینهای دزدیها و مخفی کاریها فراهم نماد... وهم الان سیل صادرات فرش قاچاقی از راه ابوظبی به بازارهای هامبورگ (اقامتگاه سابق آیت الله بهشتی) و غیره سرازیر شده بود. این مقدار ثروت بمیزان ۱۰۰۰ میلیارد تومان بانس میگردید (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۳).

رقم ۱۰۰۰ میلیارد (۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تومان بدست نیامده بهکنار، همین رقم ۷۰۰ میلیارد تومان ثروت بنیاد مستضعفان را در نظر بگیریم. برای اینکه تصویری از عظمت شگفت آور ثروت متجاوز از ۷۰۰ میلیارد تومان (حدود ۱۰۰ میلیارد دلار) بدست بدهیم بهتر است چند نمونه برای مقایسه ذکر کنیم:

● هرچند شاه در یکی از مصاحبه های خود در خارج از کشور به دروغ ادعا کرده بود که میزان دارایی های منقول او در خارج از کشور از یک میلیارد دلار تجاوز نمی کند، ولی بالاترین رقمی که مخالفان شاه (و نیز نیروهای مذهبی) درباره دارایی منقول و غیر منقول او در خارج از کشور ارائه داده اند، رقم عظیم ۱۲ میلیارد دلار بود.

● رقم ۷۰۰ میلیارد تومان بیش از دو برابر کل بودجه دولت (۳۳۰ میلیارد تومان) در سال ۱۳۶۰ است.
● اریک رولو، در سلسله مقالات خود درباره ی عربستان سعودی، ذخایر ارزی این کشور را بالغ بر یکمده میلیارد دلار میداند (لوموند، ۳۰ آوریل ۸۱ - ۱۰ اردیبهشت ۶۰) براساس نظر کارشناسان موراقصا دیویا نیکی، آن عربستان سعودی خواهد (و بتواند) ذخایر ارزی خود را از بانکهای امریکایی خارج کند، بانکهای بزرگ جهانی (امریکایی)، این ستون فقرات امیرالیم امریکا، با خطر ورشکستگی مواجه خواهند بود. بطوریکه گفته ایم متجاوز از ۷۰۰ میلیارد تومان (حدود ۱۰۰ میلیارد دلار) براساس با کل ذخایر ارزی عربستان سعودی.

پس از غارتگری و دزدیها و جپا و لکریها، از همان اولین روزهای پس از انقلاب، کار بجایی رسیده که در اسفند ۵۸، شورای انقلاب ماده ی واحده ی زیر را تصویب کرد: "ماده ی واحده - شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران به بانک مرکزی ایران اجازه داد که وام یک هزار میلیون ریالی اعطائی بانک مذکور به بنیاد مستضعفان را که از طریق تعاون منصفی به مصرف رسیده است بمدت یکسال از سررسید بدون بهره و کار مزد و بدون مطالبه ی وثیقه در لایحه ی قانونی فوق الذکر تمدید نماید"

(اطلاعات ۵۸/۱۲/۱۱)
و کار بجایی رسیده که بنیاد مستضعفین در آستانه ی ورشکستگی قرار گرفت و فقط برای شرکتکهای دولت و معافیت های بانکی بود که بنیاد می توانست کمر خرم شده ی خود را راست کند. به سخنان حاج احمد کریمی نوری، معاون نخب و وزیر سرپرست کنونی بنیاد (که از همان اولین روزهای تأسیس بنیاد، یکی از جپا و لگران اصلی ثروت بنیاد بود) گوش کنیم: "شاید این (یعنی تصویب قانونی توسط مجلس در مورد حذف بهره ی بانکی بدون بنیاد) بتواند دست و دل دولت انقلاب را با زکند که یک بخشودگی های از نظر بهره ی بانکی بهش (یعنی بنیاد بنیاد) بدهند و یک کمکهای به آن بکنند تا بتواند کمر خود را راست کند"

(مباحثه با روزنامه انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۳)
کمان نمی کنیم در هیچ عصری، در هیچ نقطه ای از جهان، در مدتی این چنین کوتاه ثروتی آنچنان عظیم و افسانه ای به تاراج رفته باشد. دزدیها و غارتگریهای ثروت متعلق به توده ها چنان ابعاد هولناکی گرفت و آتش آنچنان شورشده که خان هم فهمید. آیت الله خمینی در پیام نوروز ۵۹ خود اظهار داشت: "بنیاد مستضعفان گویا بنیاد دستگیران شده است". عجیباً تازه گویا بنیاد مستضعفان، بنیاد دستگیران شده بود!

وقتی که چند ماه بعد، آوازه ی دزدیها و حیف و میلها های بنیاد مستضعفین دهان به دهان گشت و همه جا پیچید

وحتی مادی طباطبائی اعلام داشت که حدود ۸۰۰ پرونده "تخلّف و سو استفاده" تشکیل شده است، آیت الله خمینی هیاتی را مامور کرد که به "تخلّفات احتمالی" بنیاد مستضعفین رسیدگی کرده و در طرف یکماه گزارش خود را انتشار دهد. اعضا این هیات، علاوه بر مادی طباطبائی سرپرست نخست وزیری وقت (که بعداً کنار زده شد) عبارت بودند از خجّج الاسلام آقایان حاج شیخ مصطفی ملک‌مهدی شاه آبادی، حاج سید عبدالحمید ابروانی (رئیس

خواهیم داد، اسنادی که میتواند گونه‌ها شی از بر رگس... دزدیها و غارتگری های تاریخ را به نمایش بگذارند. در همین مقاله لازمست نکاتی دیگری را ممد رشوم: ما بخاطر درک اهمیت اساسی پرداختن به... دزدیها و غارتگریهای بنیاد مستضعفین، از سه ماه پیش خود را آماده کرده بودیم که در این زمینه دست به افشاگر بزنیم. چند روز قبل از اینکه اولین مقاله را در سلسله مقالات برای چاپ در رهائی آماده شود، اطلاع یافتیم که روزنامه

سند شماره دو

بسم تعالی

بنیاد مستضعفان

شماره روزنامه: ۳۸
تاریخ ثبت: ۳۰/۲/۷۰

شماره حساب	شرح	شماره	مبلغ جزء	مبلغ کل
۲۰۰۰۰۰۰۰	پرداخت در وجه نذیر کبیری	۸۲		۲۰۰۰۰۰۰۰
۲۰۰۰۰۰۰۰	جمع			۲۰۰۰۰۰۰۰
۲۰۰۰۰۰۰۰	کبیر تار ۵۷۵۶	۱۲		۲۰۰۰۰۰۰۰
۲۰۰۰۰۰۰۰	جمع			۲۰۰۰۰۰۰۰

رئیس هیاتمداری
سید محمد
مهراب

متن سند:

برگ نقل و انتقال

شماره روزنامه ۳۸ - تاریخ ثبت ۵۸/۲/۷۰

بدهکار: آقای دکتر...
شرح: پرداختی در وجه آقای نذیر کبیری طبق دستور آقای دکتر بهشتی مربوط به سپاه کل موجب چک شماره ۵۷۵۶ از جاری ۲۵۸۰۰۰ صندوق پیرانداز جاوید طبق دستور پیوست بمبلغ بیست میلیون ریال بستانکار: جاری ۲۵۸۰۰۰ صندوق جاوید امضاء: حجابدار و صاحبان امضاء

مجاهد در شماره ۱۱۷ (مورخ ۶۰/۲/۳) سلسله مقالاتی تحت عنوان "افشاگری مجاهد درباره مخارنگریهای دست اندر کاران بنیاد مستضعفین" آغاز کرده است. در اینحال، ما ترجیح دادیم که انتشار آن سلسله مقالات در مورد بنیاد مستضعفین را الاقل تا پایان سلسله مقالات نشریه مجاهد، به تاخیر بیندازیم. ولی در این فاصله، چند مدتی در باره حیف و میلها، حاتم بخشیها و سوء استفادههایی بنیاد مستضعفین بدستمان افتاد که گوشه‌هایی از این دزدی و چپاول ثروت متعلق به توده‌ها در این بنیاد را بد نمایش میگذارد.

این گونه اسناد مدت‌ها قبل از ما بدست مجاهدین هم افتاده است ولی از آنجا که تا کنون هیچیک از آنها در سلسله مقالات مربوط به بنیاد مستضعفین بطور مستقیم مورد استفاده مجاهدین قرار نگرفته و گمان می‌کنیم که سازمان مجاهدین بدلیل "محاسبات" و ملاحظه کاریهائی که دارد و محظوراتی که برای خود قائل است، تا مدت‌ها بعد نیز از آنها استفاده نکند، ما تصمیم گرفتیم که از این شماره بخشی از آنها را در رهائی منتشر کنیم. چرا که به محظوراتی که دوستان مجاهد، خود بدست و یا بیان بسته‌اند، اعتقادی نداریم و در آنجا که پای منافع توده‌ها بویژه طبقه کارگر در میان باشد، هیچ ملاحظه‌ای را در نظر نمی‌گیریم.

بخشی از این اسناد، از این شماره به بعد، در رهائی انتشار خواهد یافت ولی امکان چاپ بخش دیگر آنها

کمیت منطقه ۱۲) حاج سیدعلی غیوری، حاج شیخ عباسعلی حمیدزنجانی، حاج سیدعلی اکبر محتشمی، حاج شیخ جعفر شجونی (نماینده کرج در مجلس شورای اسلامی) و حاج شیخ محمدعلی موجدی کرمانی.

اما وقتی فکرها به مسائل دیگر نظیر "انقلاب آداری" (وادار کردن زنان به پوشش اسلامی) و مسئله کودتای غیره مشغول شد، هیات بررسی امور بنیاد مستضعفین نیز به سر نوشت هیات‌های دیگر دچار شد. (۱۰) و امروز پس از گذشت قریب یکسال از صدور آن "فرمان" بنی بشری حتی یک سطر از آن "گزارش" ارائه‌دیده، و نه خوانده و نه شنیده است؛ چرا که این هیات نیز مانند سایر هیاتهای مرحوم قبلی و بعدی، فقط به منظور خواباندن سروصداها تشکیل شده بود. نکته آخر اینکه؛ مجلس شورای اسلامی در آخرین روزهای اسفند ۵۹ تصویب کرد که بررسی عملکرد بنیاد ۶ ماه دیگر به تاخیر بیفتد تا در این فاصله، البته بقایای جای پای این غارتگری و چپاول عظیم تیس از زمین برده شود.



نکاتی که فهرست وارد صفحات فوق اشاره کرده‌ایم، هر یک مباحث مفصل و پربار منتهی است که به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد و پرداختن به آن در اینجا مورد نظر ما نیست. نوشته‌ی حاضر در واقع مقدمه‌ی کوتاهیست بر اسناد بنیاد مستضعفین که از این شماره‌ی رهائی به ترتیب انتشار

اتحاد کارگران، ناقوس مرگ سرمایه‌داری است

(نظیر صورتجلسه ها و گزارش های مفصل و غیره) با توجه به محدودیت صفحات رهائی، در نشریه مقدور نخواهد بود. ما بخش دیگر این اسناد را در صورت امکان در جزوات جداگانه انتشار خواهیم داد.

در اسنادی که از این شماره چاپ میشود، صدها اسم چشم میخورد که از ابادی حزب جمهوری اسلامی و "حزب ملی"ها و روحانیون بشمار میروند و اکثر قریب به اتفاق این نامها برای ما و در سطح جامعه ناشناخته اند. این افراد، به احتمال قریب به یقین، از اقوام، دوستان، کارچاق کنها، وابستگان، سرسپرده ها، واسطه ها و همدستان رهبران کنونی و یا ندر حزب جمهوری اسلامی اند. ما در همینجا از خوانندگان رهائی، بویژه از رفقا و هواداران سازمان میخواهیم که اطلاعات خود را در زمینه شناختی این افراد، سوابق گذشته و وضع کنونی آنها را به روشی که میتواند در اختیار ما قرار دهد، در بررسی های آینده مربوط به جی و اول ثروت زحمتکشان از طرف بنیاد مستضعفان، مورد استفاده قرار گیرد. شناختی این افراد از این بابت هم اهمیت دارد که این دزدان و غارتگران و همدستان آنها با بدروزی در پیشگاه زحمتکشان حساب پس بدهند و ثروت های به یغما برده از حلقومشان بیرون کشیده شود.

در اسنادی که در این شماره چاپ میشود از شخصی بنام مهندس نوذری سخن به میان می آید و آیت الله بهشتی، از ارت پدرو خود یعنی "سیدوش بس انداز جا و بسد" (۱۱) بنیاد مستضعفین، مبلغ دو میلیون تومان را به ایشان میبخشد (در شماره های آینده چند نمونه دیگر از این نوع حاتم بخشی های آیت الله بهشتی از کیسه زحمتکشان را ارائه خواهیم داد). این نوذری کیتی کیست؟ رابطه اش با آیت الله بهشتی چیست؟ حاج علی شفیعی، سرمایه دار بزرگ بازاری و عضو شورای عالی بنیاد مستضعفین (۱) چه رابطه ای با آیت الله بهشتی دارد که با یک اشاره او، میلیونها تومان و در این مورد مشخص دو میلیون تومان میپردازد؟ قضیه "مربوط به سیا هکل" چه میفایست؟ در ضمن لازمست به تاریخ اسناد نیز توجه کنیم: آیت الله بهشتی در روز ۵۸/۲/۱۹ (یعنی در مدتی کمتر از سه ماه پس از انقلاب)، یادداشتی چند سطره مینویسد و روز بعد یعنی در روز ۵۸/۲/۲۰، یک چک دو میلیون تومانی بدست آقای نوذری کیتی سپرده میشود. (اسناد شماره ۴۰۲ و ۴۰۳)

سند شماره ۵۸

بسم الله

بنیاد مستضعفان

جناب آقای شفیعی

باسلام فراوان، لطفاً

در رابطه با اصل اسنادی که در این شماره از رهبری شما چاپ شده است، لطفاً

نوذری کیتی

۵۸/۲/۱۹

حاصل از اعلام لطیفی که در این شماره از رهبری شما چاپ شده است، در رابطه با اصل اسنادی که در این شماره از رهبری شما چاپ شده است، لطفاً

نوذری کیتی

متن سند:

بسمه تعالی

بنیاد مستضعفان

جناب آقای شفیعی باسلام فراوان، لطفاً حواله مربوط به سیا هکل را با اخذ رسید به آقای مهندس نوذری کیتی بپردازید.

با تشکر

محمد حسینی بهشتی

۵۸/۲/۱۹

جناب آقای ابراهیمی لطفاً مبلغ دو میلیون تومان وجه با آقای نوذری کیتی صادر نمائید و از بابت آقای دکتر بهشتی ثبت نمائید. شفیعی

آقای دکتر محمد حسینی بهشتی = آیت الله بهشتی، رئیس شورای عالی قضائی و رهبر حزب جمهوری اسلامی

(۳) در بهمن ماه ۵۸ وقتی که کارکنان بنیاد مستضعفین اعتصاب میکنند در ضمن مما جبهه ای میگویند که سرمداران بنیاد هر کدام دارای میلیونها تومان ثروت هستند (اطلاعات ۲۹ بهمن ۵۸)

بقیه در صفحه ۱۷

توضیحات

(۱) البته این داشری شمول، چند روز بعد توسط شورای انقلاب، محدود شد: "درباره ای مواردی اموال منقول و غیر منقول خاندان پهلوی و کارگردانان اصلی رژیم پیش و مردمان در امور قاضی مستضعفان و محرومان شورای انقلاب اسلامی ایران اقدام به ایجاد موسسه ای بنام بنیاد مستضعفین کرده است" (کیهان، ۲۲ اسفند ۵۷، تاکید از ما ست).

(۲) توضیحا اضافه کنیم که:

آقای میرکریم موسوی کریمی = آیت الله موسوی اردبیلی، دادستان کل و عضو موسس حزب جمهوری اسلامی آقای سید علی حسینی خا منهای = حجت الاسلام علی خا منهای، امام جمعه تهران و عضو موسس حزب جمهوری اسلامی.

آقای اکبر هاشمی بهرمانی = حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی و عضو موسس حزب جمهوری اسلامی.

"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست، سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است

پیکار

وتئوری انقلاب

۳

هراس از انقلاب سوسیالیستی؛
توجیهی برای "انقلاب دموکراتیک"

با استناد به "دوره های مختلف عمر پیکار" تناقض هراس را توجیه کرد. محصول اخیر محصول تروتازهی آخرین کنفرانس پیکار است و نه لغزش قلم نویسنده و نویسندگان معین. با این مقدمه به مطالب عنوان شده توسط رفقا می پردازیم. پیکار می نویسد:

"از آنجا که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری است. بنابراین یکانه انقلاب اجتماعی که مناسبات تولیدی کهنه و کندیده کنونی را به کار زده و مناسبات تولیدی بالنده ای را به همراه خواهد آورد. انقلاب سوسیالیستی است. لیکن: (صفحه ۱۲۸)

بعبارت دیگر هر واقعه اجتماعی، هر "انقلابی" که در روند خود سوسیالیسم را مستقراً سازد انقلاب اجتماعی نیست. پیکار در عین حال معتقد نیست که بین سرمایه داری و سوسیالیسم مناسبات دیگری وجود دارد. ولی در انتقاد به پیروان "نظام وابسته" مینویسد که آنها خواهان نظام عجیب و غریبی هستند:

"نظامی که نه سرمایه داری (وابسته) است و نه سوسیالیسم، بلکه مناسبات جدیدی (چه مناسباتی؟) است که جایگزین مناسبات سرمایه داری وابسته میگردد. و این راه سوم چیزی جز پیمان تئوریهایی و رشکته راه رشد غیر سرمایه داری، کشور-های "مستقل غیر متعهد" و امثالهم نیست." (صفحه ۲۱۷)

بنابراین ظاهراً باید بپذیریم که پیکار به پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده و با چند سال تاخیر متوجه شده است که در جوامعی مانند ایران، یعنی جوامعی که از عهد ما قبل سرمایه داری عبور کرده اند، جستجوی چیزی که نه سرمایه داری است نه سوسیالیستی توهم است.

از جانب دیگر باید دید انقلاب سیاسی کدامست. پیکار بردن این اصطلاح نیز از طرف دیگران بنا بر "ادبیات" گذشته پیکار نوعی بی ادبی بوده، اما اکنون بنظر میرسد که رفقا تا آنجا پیش آمده اند که فهمیده اند کسانی که از انقلاب سیاسی نام میبردند بیهوده گوئی نمیکردند. اما اذعان به وجود این مقوله چنانچه شیوه پیکار است با نقد گذشته همراه نیست. مهم نیست. مهم اینست که بدانیم

در شماره های گذشته نشان دادیم که بورژوازی لیبرال در فرهنگ پیکار همان بورژوازی ملی خجالتی (اسطوره؟) است که نام عوض کرده و جا و بیجا - با خوانیم در جاهای حساس - دم خروس را عیان میکند. در همین مقالات خواندیم که بورژوازی لیبرال ارتجاعی نیست و بالاخره با این پیشرفت پیکار وقوف پیدا کردیم که معتقد شده است (و با بهتر است بگوئیم کسانی که در پیکار "لانه" کرده اند گاه بیگانه در نوشته ها می برانند؟) که این بورژوازی لیبرال بخشا مرتجع شده است. این بحث زمینه ای بود برای بحث مرحله انقلاب. بحث ضروری دیگر بحث خرده بورژوازی است اما ترجیح میدهم که در این سلسله مقالات بطور خاص به آن نپردازیم زیرا از طرفی در شماره های گذشته رهائی بآن پرداخته ایم و از جانب دیگر خرده بورژوازی برای پیکار حکم گام مقدس را دارد که "توهین" به آن موجب میشود که الحاد و کفر ما چنان برجسته گردد که اساساً با بجدل بسته شود. ما اگر توانسته باشیم فعلاً در گام اول به رفقای پیکار راست بودن نظراتشان را راجع به بورژوازی (ملی یا لیبرال) نشان داده باشیم بسیار راضی خواهیم بود. دست زدن به نابوی خرده بورژوازی هنوز "زودرس" و غیر منصفانه است.

مجله تئوریک - سیاسی شماره ۲ پیکار از چند لحاظ به ما و سایر خوانندگان کمک کرده است. اول آنکه از تزه های پیکار با لایحه برده برداری کرده و ما لا اقل می فهمیم - با انتظار میرود که بفهمیم - که چرا یک سازمان کمونیستی نوعی خاصی از انقلاب را می خواهد. این بنوبه خود یک "دستاورد" است. اینکه رهبری پیکار خود را موظف دیده است که برای خلق الله استدلال کند پیشرفت کمی نیست. دوم آنکه مطالبی در این نوشته وجود دارد که بخودی خود دستاورد عظیمی است. مثلاً این امر را که پیکار برای اولین بار در عمر خویش از انقلاب سوسیالیستی سخن میگوید، ایدانبا بدست کم گرفت. آثار گذشته پیکار را ورق بزنید تا ببینید که این مسئله - یعنی روی کاغذ آوردن اصطلاح انقلاب سوسیالیستی - چقدر بدیع و قابل تشویق است. اینکه بعداً پیکار بر سر این انقلاب چه می آورد، بحثی است جدا. همانطور که گفتیم انتظار غیر معقول نمیتوان داشت. سوم آنکه در کنار هم قرار گرفتن احکام پیکار تضادها و درهم گویی ها را آشکارتر و پررنگتر میکند. دیگر نمیتوان

بیکار به وجود آن معترف شده است. اما انقلاب سیاسی چیست؟ این اصطلاح در ادبیات کلاسیک بطور مشخص تعریف نشده است، مع هذا ما برمیستای برداشت خود از بیکاری بردن این اصطلاح توسط کلاسیک ها، چند سال پیش این تعریف را بدست دادیم: "انقلاب سیاسی بروسه است که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه ای به طبقه یا قشری دیگر (و لیس از همان طبقه) منتقل می شود، ولی تغییرات حاصله در جامعه علیرغم تغییر در رژیم در محدوده روابط تولیدی واحدی باقی میماند."

(انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک) بنظر میرسد که این تعریف با آنکه تصدیق خود ما در همان زمان، جامع و مانع نیست مع هذا حدود کلی بروسه ای را کشته طی آن رژیمی تغییر می کند ولی مناسبات تولیدی نه همان صورت گذشته باقی میماند، روشن میکند. مطابق این تعریف ما انقلاب اخیر ایران را که طی آن رژیم پهلوی سرنگون شد و رژیم جمهوری اسلامی ناسیس گردید ولی در هر دور رژیم مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم اند، انقلاب سیاسی ارزیابی کردیم و بنظر میرسد که این توصیف اکنون مورد قبول اکثریت اپورسیون ایران قرار گرفته است. بیکار با آنکه خود تعریف از انقلاب سیاسی بدست نداده و حسب المعمول واژه ها را بر حسب مصلحت بکار میگیرد، با این همه بنظر میرسد که تعریف در همین حدود را بطور ضمنی قبول دارد. بهر حال این مسئله تشخیص داده میشود که اگر طی یک روند مناسبات تولیدی تغییر کنند، آن روند انقلاب اجتماعی است، و اگر تغییر نکند انقلاب سیاسی است.

از جانب دیگر - و این نیز ظاهراً پیشرفت بزرگی است - بیکار برخلاف گذشته خود اکنون از گذارتدریجی به سوسیالیسم سخن نمیگوید بلکه از انقلاب سوسیالیستی سخن میگوید. میدانیم که در تئوراسی ما ثوئیتی پس از انقلاب دموکراتیک نوین جامعه آهسته آهسته از سرمایه داری به جانب سوسیالیسم حرکت - و نه انقلاب - میکند. ظاهراً مطابق تئوریهای بیکار دیگر نباید چنین اندیشید:

"لذا واضح است که اساس برنامه ها و مشی اقتصادی در این دوره (پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک) سنگینی و تدارک برای دگرگونی کامل و بنیادی اقتصادی - اجتماعی جامعه و انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار مناسبات سوسیالیستی است." (صفحه ۱۲۶)

و بسا

"برقراری جمهوری دموکراتیک خلق از نظر پارتی پرولتاریا دوران گذاری است که در طی آن شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی ... بایستی فراهم شود"

بنابر این انقلاب دموکراتیک مناسبات تولیدی را دگرگون نمیکند (یعنی انقلاب سیاسی است) بلکه زمین را آباد میزند تا انقلاب سوسیالیستی (یعنی انقلاب اجتماعی) انجام گیرد. اگر چنین است (که بنظر میرسد بیکار با یک گوشه از دهان چنین میگوید) پس میتوانیم خوشحال باشیم که بالاخره بیکار درک کرده است که سخن از انقلاب سوسیالیستی بردن بخودی خود الحاد آمیز نیست. درست است و حتی پس از انجام انقلاب دموکراتیک باز باید انقلاب سوسیالیستی کرد. اما قدری که بیشتر به احکام بیکار توجه کنیم این خوشحالی کمتر و کمتر میشود. چون می بینیم علیرغم آنکه واقعات این احکام را به بیکار تحمیل کرده است اما همچنان مرغ رفقا یک با دار در چراگه است: "انقلاب ما یک انقلاب صرفاً ((؟)) سیاسی نیست ... یک انقلاب اجتماعی کامل (سوسیالیستی) هم نیست."

(مفحده ۱۱۲۲) این چیست که "صرفاً سیاسی" نیست "اجتماعی" کامل هم نیست. آیا اینجا واژه های "صرفاً" و "کامل" چیزی جز کوشش برای استنار مسئله ای را میرساند که اگر بدون این قیود و صفات گفته شود قبح آن روشن میشود.

"انقلاب ما انقلاب سیاسی نیست ... انقلاب اجتماعی هم نیست" پس چه نوع انقلابی است؟ نیمه سیاسی - نیمه اجتماعی!! بالاخره این "انقلاب" مناسبات تولیدی را عوض میکند یا نمیکند؟ اگر نمیکند صرف نظر از اینکه چقدر شما بآن عشق دارید و چه نقشه هایی برایش دارید در مقوله انقلاب سیاسی است. آسمان بر اوید و تریوبند سیاسی است. انقلاب اجتماعی نیست، و نه اینکه "انقلاب اجتماعی کامل" (!!) نیست. انقلاب اجتماعی ناقص است؟ این دیگر چه صیغه است؟ اگر حتی مایل به بدعت گذاری هستید لا اقل ابداع خود را توضیح دهید و این نکات مسل در مارکسیسم - لنینیسم را به ما بشناسانید. آیا انقلاب فوری روسیه چه بود. آیا کسرشان آن انقلاب بود که انقلاب سیاسی خوانده شود؟ مگر این نبود که این انقلاب نیز مانند انقلاب نه سیاسی نه اجتماعی شما مناسبات تولیدی را تغییر نداد، بلکه حالت اقتصادی اجتماعی خاصی بوجود آورد.

خوب، چرا بهمان زبان سخن نمیگوئید. چرا نمیگوئید در ایران قبل از انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی لازم است انقلاب سیاسی صورت گیرد. اگر بدینگونه سخن میگفتید دیگر بدام تضادهای فراوان نمی افتادید. شما حتی - بدرستی - یک گام دیگر هم بر میدارید، لزوم چنین انقلابی را عدد در مدتی دانید. این جملات شما بسیار درست هستند:

"اگر چه پرولتاریا به منظور رسیدن به سوسیالیسم در انقلاب دموکراتیک شرکت میکند ... لیکن هرگاه

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

آرایش طبقات و شکل و آگاهی پرولتاریا و درجه اتحاد آن با زحمتکشان ... بصورتی باشد که بتواند دست به انقلاب سوسیالیستی بزند، بلادرنگ در اتحاد با خرده بورژوازی فقیر (شهیدستان شهروده) انقلاب سوسیالیستی را برپا خواهد داشت. (صفحه ۱۲۲)

بعبارت دیگر شما یک گام دیگر هم به پیش آمده و انجام انقلاب سوسیالیستی را در شرایطی حتی بدون انجام انقلاب دموکراتیک لااقل از نظر تئوریک میسر میدانید. در این صورت شما با ما موافق شده اید که انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است، اما قبل از این انقلاب اجتماعی، انقلابهای سیاسی متعددی میتوانند وقوع بیابند (و نباید) دوران این انقلابهای سیاسی را که همه در خدمت تدارک انقلاب سوسیالیستی هستند دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی می خوانیم.

می بینید که شما از یک گوشه دهان دقیقاً همین را می گویند. انقلاب دموکراتیک شما (با انقلاب سیاسی به بیان صحیح) وظیفه ایجاد "جالتی" مناسب برای انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی دارد. آنرا تدارک می بیند. اما شما چرا این فورمول درست را بکار نمی برید و از مقوله های من در آوردی نه سیاسی - نه اجتماعی سخن می گوید؟ جواب روشن است. برای اینکه شما ادبیاتتان، ادبیات مائوئیستی است. میخواهید مثل مفسرین قرآن آیات ما ثورا آنقدر و آنطور تفسیر کنید و کوش آورید که "علوم جدید" یعنی درک نسبی واقعیات اجتماعی که به شما تحمیل شده در آن بگنجد. و این شدنی نیست. در تناقض می افتید. اجازه دهید قدری به اجکام دیگر شما توجه کنیم:

در صفحه ۱۲۴ نوشته میشود که:

"در انقلاب دموکراتیک به لحاظ استراتژی مرحله ای پرولتاریا، مستقیماً و بلاواسطه نابودی هرگونه مالکیت خصوصی بیرون مثل تولید مطرح نیست بلکه نابودی سلطه سرمایه هدف قرار نمی گیرد."

در انقلاب سوسیالیستی هدف نابودی کاملاً مالکیت خصوصی بیرون مثل تولید مطرح است. (با کیدها از ما است)

این احکام را از کجا آورده اید. چه کسی و در کجا گفته است که در انقلاب سوسیالیستی هرگونه مالکیت خصوصی بیرون مثل تولید، "مستقیماً و بلاواسطه و بطور کامل" نابود میشود؟ این ترس را چه کسی در دلهای شما انداخته است؟ نه مارکس، نه انگلس، نه لنین و نه حتی "موزگار کبیر" هرگز چنین نگفته اند. مگر انقلاب سوسیالیستی و با و طاعتی است که یک دفعه مستقیماً و بلاواسطه و بطور کامل نازل شود؟

انقلاب سوسیالیستی آن چیزی است که در اکتبر وقوع یافت. کدام بیخبرها سان چنین نسبتی را به آن داده است؟ ما در نوشته ای که زیر چاپ است در نقد رفقای هم نظر شما - امک - (اتحاد مبارزان کمونیست) مطالبی از کلاسیکهای مارکسیستی در رد چنین تصور موهومی آورده ایم که برای جلوگیری از تکرار از آوردن آنها در این نوشته خودداری میکنیم. همینقدر بگوئیم که اینطور نیست رفقا! سوسیالیسم یک شبه نازل نمیشود. استقرار سوسیالیسم یک روند است. انقلاب سوسیالیستی آغاز - و تنها آغاز - برقراری تدریجی، طولانی، پرحادثه، پرنسب و فراز سوسیالیسم است. شما لااقل باید نپراکده آگاهانه یک برنامه سرمایه داری در شوروی بعد از انقلاب بود و به دلیل وضعیت خاص رشد نیروهای مولد در این کشور ضروری تشخیص داده شده بود، بشناسید. شما لااقل باید خواننده باشید که پس از اکتبر ۱۹۱۷ چه گذشت و شما لااقل با آنکا به فتوای "آموزگار بزرگ" بایستی بدانید که "برقراری سوسیالیسم" خیلی طول کشید. بنا بر این شما باید به راه سیدونما بید دیگران را مشوش کنید که گویا کسانی میخواهند هم امروز! انقلاب سوسیالیستی کند و بلافاصله هم ...!

اگر این سخن زامی پذیرید، اگر تاریخ شوروی را

آموخته اید، پس دیگر این سخنان برای چیست:

"یگانه انقلاب اجتماعی (ایران) ... انقلاب سوسیالیستی است. لیکن ... شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نبوده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیماً خصلت دموکراتیک و صدامیربالیستی دارد." (ص ۱۲۸ - ۱۲۹)

اکنون که معلوم شد که ترس از اینکه انقلاب سوسیالیستی ناگهان مناسبات سوسیالیستی را نازل میکند بیهوده است و بر مبنای چنین توهمی نمیتوان نتیجه گرفت که پس انقلاب ما مستقیماً دموکراتیک و صدامیربالیستی است. پس سببیم دلائلی که بنا بر شرایط عینی و ذهنی نامناسب برای انقلاب سوسیالیستی ذکر میشود کدامند، بیکار میگوید:

"علیرغم حاکمیت تفادکار روسها به حضور و طبقه بورژوازی و کارگر به مثابه دوطبقه اصلی جامعه به لحاظ سلطه امپریالیستی و اعمال استعماری شدید ملی از طرف آن، رشد دیداننا مستقیم سرمایه داری، عقب ماندگی اقتصادی و سطح پایین تکنیک و صنایع، انقیاد دموری کار از سرمایه و تحت فشار قرار داشتن تولید کالای خرد، باقی ماندن مسئله ارضی، حاکمیت دیکتاتوریت تمام عیار و فقدان شکل و آگاهی طبقاتی لازم پرولتاریا، بنا به ایلات دموکراتیک وسیع توده های

بحران لبنان:

نمونه‌ای از دیپلماسی رژیم‌های عربی

علیرغم تبلیغات فراوان جهان "رادیکال" عرب بیرامون احتمال وقوع جنگ پنجم اعراب و اسرائیل و علیرغم مانورهای نظامی و سیاسی دولت بگین برای حفظ و گسترش سرزمینهای اشغالی، بحران موشکهای سوریه در لبنان به خاموشی گراشید و قلیلیب حبیب فرستاده‌ی مخصوص ریگان به منلفه توانست توافق ضمنی طرفین را بر سر ایجاد یک تفاهم نهائی دیگر جلب کند. از آنگونه تفاهم‌های پنهانی که اثر بخشی خود را از ۱۹۴۸ بدینسوی در معادلات سیاسی خاور میانه نشان داده‌اند. بنظر میرسد که در خاور میانه طرفین معادلات سیاسی هر یک حدود مرز خویش را بخوبی میشناسند و جز با توافق یکدیگر گامی به پیش یا پس نمی‌دارند.

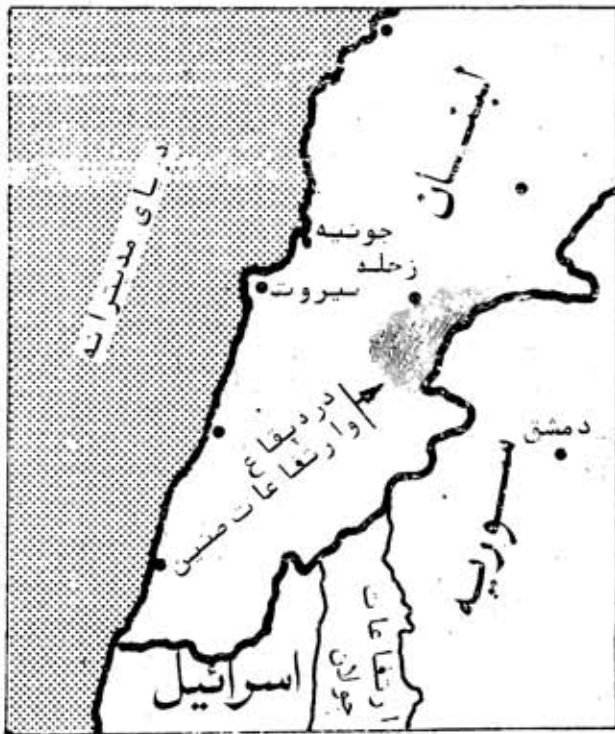
همچنان که در مقاله‌ی گذشته بیرامون وقایع اخیر لبنان و خاور میانه (رهائی ۷۵) ذکر نمودیم، هر یک از طرفین درگیر دارای اهداف مشخص خود بوده و جنگ اخیر در لبنان می‌بایست تا به ثمر رسیدن نسبی اهداف هر یک ادامه می‌یافت.

دولت بگین در آستانه‌ی انتخابات قرار داشت و می‌بایست در مقابل شمعون پرز (از حزب کارگر اسرائیل) انعطاف بیشتری از خود در مقابل اعراب نشان میداد، امتیاز و رای بیشتری بدست می‌آورد و این امر میسر نمی‌بود جز با مانور نظامی در جهت جلب افکار عمومی اسرائیل و همچنین نشان دادن دیدان تیزبینه ملک حسین که در صورت روی کار آمدن پرز امکان برقراری توافق جدیدی بین وی و حزب کارگر (اسرائیل) وجود داشت. مخالف بر آنکه حزب لیکود (حزب بگین) برای اطمینان یافتن از حمایت دولت ریگان و ابراز هموئی با سیاست ضد "تروریستی" وی احتیاج به سلسله‌حرکاتی داشت تا از یک شوکت سیاستهای گذشته حیمی کارتر در خاور میانه را نشان دهد و از سوی دیگر حمایت محافل صهیونیستی کنگره و دولت آمریکا را برای ادامه‌ی حکومت بگین فراهم کند. برای کسب این حمایت و دادن اطمینان، تعرض به لبنان بهترین وسیله بود. زیرا این تعرض نه تنها دولت جدید آمریکا را در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار میداد بلکه همچنین میتوانست کمک بزرگی به دوستان محلی اسرائیل در لبنان، یعنی فالانژها، محسوب گردد.

دولت سوریه در شرایط ادامه‌ی جنگ ایران و عراق و خارج شدن عراق از جرگه‌ی کشورهای "رادیکال" برای برگرفتن پرچم رنگ باخته‌ی "رادیکالیسم" جهان عرب احتیاج به حرکتی داشت تا بتواند در شرایطی که جهان عرب مفتون این نوع "رادیکالیسم" میباشد، جایگاه مستحکم‌تری را برای خود فراهم کند. از سوی دیگر این نوع "رادیکالیسم" در بارزگشت مجدد سیاست خارجی آمریکا به سیاست گام به گام کیسنجر - که دولت سوریه خاطرهای تلخ از آن دارد - اینبار امکان "برد" بیشتری را برای دولت یعنی این کشور فراهم میکرد. علاوه بر آن تهاجم جدید نیروهای بازدارنده‌ی عرب "ارتش سوریه از جانب اتحادیه‌ی عرب دارای این وظیفه است) در لبنان به فالانژها و تسلط بیشتر سوریه بر مناطق مرزی بالبنان و تسلط بر شاهراه دمشق - بیروت، نه تنها موضع مسلط تری در نظر نظامی به سوریه در لبنان اعطا میکرد، کسب عواطف آزادیی قابل توجهی را برای این کشور از این شاهراهی تضمین میکرد، بلکه میتوانست کمک مجدد به لبنان سعودی برای ادامه‌ی حضور نیروهای بازدارنده در لبنان را بخود جلب کند. عربستان سعودی برای حفظ

ارتباط خود با سوریه و همچنین با فالانژستهای لبنان میبایست با پرداخت رباهای خود، صلح جدیدی را منظمه بخشد.

سازمان آزادیبخش فلسطین نیز که تنها طرف مؤثر بودنش در معادلات سیاسی آینده خاور میانه حفظ مواضع نظامی اش در جنوب لبنان است، در مقابل تضمین افزون سعدهداد در جنوب لبنان و مانورهای نظامی بگین در آستانه‌ی انتخابات در اسرائیل، احتیاج به یک حمایت ضمنی برای حفظ موضع تدافعی اما مهم خود در جنوب لبنان داشت. از این رو سازمان آزادیبخش با کسب سوریه به دره‌ی بفاع، که بهر رو از نظر استراتژیک برای جنبش مقاومت - که شیوه‌ی اساسی مبارزاتش جنبش با رتبیزاتی آنهم از خارج رزمزهای شمالی است - اهمیت چندانی ندارد، توانست این حمایت ضمنی را کسب از نظر سازمان آزادیبخش درگیری سوریه با فالانژستها، فشار ایاتان بر جنبش مقاومت در نقاط دیگر می‌گاست و در سوریه را وادار به دادن امتیازات بیشتری به جنبش مقاومت میکرد و این مجموعه‌ی عواملی است که به سازمان آزادیبخش اجازه میدهد که شانه از زیر فشارهای همسایه‌ی جانیه‌خالی کرده، امکان تنفس، از رزمزهای جنوبی را یافته و خود را بعنوان یک نهاد سیاسی در منطقه تثبیت کند. نیروهای فالانژست نیز برای حفاظت از بندر جونبه - شاهراه ارتباطی آنان با دنیای خارج - احتیاج به تبه‌های اسرائیل و نیز یک عنصر در طواف بفاع داشتند. در حالیکه



اسرائیل نیز با ادامه‌ی کمک به آنان و حفظ آنان لبنان به یک عامل فشار و جلوگیری از ورود نیروهای سوریه به تبه‌های صیون، نیروی هوایی خود را به مقابله با نیروهای سوریه به میدان گسیل میداشت.



یک ضرب المثل عربی میگوید "ولم یکن خا صرولم یکن غالب" (نه بازنده و نه برنده) و این واقعیت دنیای سیاسی خاور میانه است. حتی در میگرد، هزاران نفر از طرفین کشته و بار خمی میشوند، "فدا میریالیستها" شعارهای فدا میریالیستی سر میدهند، بان عربیست ها شعار بان عربیستی، اسرائیل خواهان گسترش برزمیرهای خود

فلسطینی را بمباران خواهد کرد، بی آنکه مشکل فلسطینی را حل کرده باشد.



درگیریهای اخیر سوریه و اسرائیل در لبنان، نمونهی زندهای از "ولم یکن خاصر، ولم یکن غالب" است. در این جنگ، همه برنده اند، همه بازنده اند. و اهداف نیروهای متخاصم، در یک چشم بهم زدن انجام می شود، بی آنکه نیروهای متخاصم، اهداف خویش را بکناری نهاده باشند.

پیکار و ...

زحمتکش و سخت شوم ...

اجازه دهید که به این نکات توجه کنیم ولی تدبیرش کد پیکار نوشته است.

آیا پیکار معتقد است، "عقب ماندگی اقتصادی و سطح پائین تکامل صنعتی" مانع انقلاب سوسیالیستی است؟ مشوکیهای قدیمی و "سوسال خرابیهای" کسوی چنین تصویری داشته اند و دارند. اما آیا این خلاف تمام آموزشهای بلشویکی نیست؟ بنظر می رسد که اس امر علی-الظاهر یک لغزش قلم باشد و اگر ندانیم که پیکار تر "سخت ترین حلقه" و نه "سرفه در سر جامع" را منکر شده است شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی را سطح بالای تکامل صنعتی میداند. امید داریم پیکار این لغزش قلم را پس بگیرد و نیز مسئله "رشد پیدا نا موزون سرمایه داری" را. آیا پیکار معتقد است شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی موزون بودن رشد سرمایه داری است؟! ما امید داریم اینها لغزش هائی باشند که از سبیل شدید پیکار بریدنی کردن ادله، و نه اعتقاد. اگر چنین نباشد بحث دیگری با پیکار خواهیم داشت. اما "انقیاد صوری کار از سرمایه چیست؟ انقیاد صوری چیست؟ انقیاد کار از سرمایه چیست؟ آیا اینها هر چه که هست نشانه یقین پیکار است؟ یعنی عکس آنها جزو شرایط است؟

طبعاً ما و خوانندگان میبوت دیگر نفهمیم که رفتن به چه زمانی سخن میگویند، جوابی هم نمیتوانیم بدهیم. از این شرط هم میگذریم. اما بعد میرویم به "تحت فشار قرار داشتن تولیدکالای خرد". آیا این امر مانع انقلاب سوسیالیستی است؟ اولاً که در همدی جهان سرمایه داری تولیدکالای خرد تحت فشار است. کجا نیست، و جدمان ازید و بیدایش سرمایه داری چنین نبوده است. پس هیچ زمان هیچ جا انقلاب سوسیالیستی نمیبایستی مطرح شده باشد! ثانیاً بسیار خوب، تحت فشار قرار داشتن تولیدکالای خرد توسط تولید سرمایه داری موجب بیدایش احساسات ضد سرمایه داری میشود نه عکس آن! این مسئله از شرایط آماده کننده است نه بازدارنده. این هم فرضاً یک لغزش است. چند نکته ی دیگری باقی میماند: مسئله ای امبرالیسم، مسئله ای ارضی، حاکمیت دیکتاتوری، فقدان تشکیل و آگاهی پرولتاریا. باین نیز خواهیم پرداخت. ادامه دارد

تا دانه ای قرات میگردد، فلسطینیان ندای بیتنسم دوم را سر میدهند. کنفرانس پشت کنفرانس، جلسه پشت جلسه و بیانیه پشت بیانیه صادر میگردد. و شریک دیگری را محکوم کرده و عزم آهنین خود را در ادامه ی راه بر حق خود اعلام میکنند و دست آخر واسطه ای که گاه نام فیلیپ حبیب دارد، تا نام کسینجر، گاه علی شاعر (مبعور عربستان در لبنان)، گاه سازمان ملل و ... همه چیز را موعنا خاتمه میدهند.

فیلیپ حبیب از وانکنگتن به بیروت، تل آویو، و دمشق، و ریاض سفر میکند. در بیروت مورد استقبال مقامات رسمی دست نشانده ی سوریه قرار میگیرد. در سوریه، که تا روز قبل از آن از دیدن فرستاده ی آمریکائی معذوری بود، از فرودگاه دمشق تا کاخ ریاست جمهوری مشایعت میگردد. در تل آویو نزد یکین شرفیاب می شود و در ریاض به درگاه سلطان سعودی بازمیآید. تا استوانه کزهی جدید منازعات خاور میانه - بحران موشکهای سوریه در لبنان - را حل نماید. فیلیپ حبیب در این سفر دیپلماتیک "موفق" میشود. نه از آنجهت که راهحلی سیاسی برای پایان یافتن منازعه حول مسئله ی موشکها پیدا نموده است، بلکه از آنجهت که اهداف واقعی طرفین در کسر استخفاف میدهند و برای هر یک حقوقی قائل میشود. حقوقی که نه تنها جوانب سیاسی بلکه جوانب مالی ساله را نیز در نظر دارد. فیلیپ حبیب با زبان دیپلماتی منطقه طرفین منازعه را بقبول واقعیت منطقه میگذارد. در آستانه ی انتخابات اسرائیل، برای یکین تخمین میسر برآمده ی موافقت نامهی کمپ دویویداز فراه میگذرد. و بدین ترتیب راه حل شمعون پروز - ملک حسین مبنی بر دولت فدرال فلسطینی - اردنی را مسکوت نگه میدارد. مکان بازیابی سیستم کامل هواپیما های آواکس را که قرار است به عربستان سعودی داده شود، برای دولت اسرائیل فراهم میکند. منطقه ی کوهستانی صنین را از بنیامین سوریه مضمون میدارد و بدنبال آن یکین که به اهداف خود دست یافته است اعلام میدارد:

"ما بطور غیر مستقیم برای سوریه با آنها تشریح کرده ایم که قصد حمله نداشته ایم، و ما این اصل را که نباید سوریه حمله کرد رعایت میکنیم و آنها این توضیح را کاملاً قبول کردند." (سورویک اول ژوئن ۸۱)

بکین حتی از آن نیز فراتر می رود و در مورد حمله سید دو هلیکوپتر سوریه در خاک لبنان میگوید: "ما به نیروهای سوریه اطلاع نمیدادیم، تا آنجا که به هلیکوپترها مربوط است، این یک عمل خاص برای نجات مسیحیان از یک تهاجم شدید و شاید نا بودی بود که ما در آن موفق شدیم." (همانجا)

فیلیپ حبیب "حق" سوریه را نیز برسمیت میشناسد و بدنبال آن سوریه نیز که به اهداف خود در زمینهای استقرار نیروهای نظامی در دردی متخاصم، برسمیت شناختن از جانب دیپلماتی جدید آمریکا در سیاست گام به گام کسینجر، مقبولیت نامش بعنوان رهبر "رادیکالیسم" جهان عرب و کنگرالی از عربستان سعودی و آمریکا، دست مییابد. حافظ است. خطابه ی روزنامه نگاران آمریکائی درباره موشکهای نام در لبنان میگوید: "این موشکها تهدیدی نسبت به اسرائیل محسوب نمیکردند. این موشکها دفاعی است و نه تهاجمی (همانجا)

و پس اضافه میکند: "تا جاییکه به ما مربوط است، هیچ جنگی نخواهد بود" (همانجا)

و بدنبال آن نه تنها کاخ سفید به کوشش در راه برداشتن موانعی که نکرده در راه رساندن کمک ۲۵ میلیون دلاری آمریکا به سوریه، ایجاد نموده بود، میپردازد، بلکه بدنبال سفر فیلیپ حبیب به عربستان این کشور در صورت همکاری سوریه با نماینده ی آمریکا - کمکهای خود به سوریه برای تامین مخارج ارتش این کشور در لبنان را مجدداً از سرخواهد گرفت. بدین ترتیب بدون اعلام رسمی هیچگونه معاهداتی، نامهای حافظ اسد به سوریه باز خواهد گشت و هواپیماهای اسرائیلی - رفا پناهاکها هبایی

قطعنامه‌های کنگره دوم کومه‌له

جلوه‌ای از برخورد شماتیک

انتشار متن قطعنامه‌های صورت‌گرفته‌ی دوم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له - فرصتی است تا در صدد تبیین مواضع این سازمان، که امروزه بغلت و بزگی ثوابت کردستان ایران از اهمیت خاصی برخوردار است، بپردازیم. در این حوزه که رونق آسرا "خطوطی از برپا شده و تا برپا می‌ماند صیانت، تا قطعنامه‌ها در رهسورهای مزاحمت‌ها که مجموعه‌ی نظرات این سازمان را می‌رساند، می‌تواند مطالب مطروحه در جنس کمونیستی ایران به نگارش بپردازد. این ابعاد که از نظر رتبه‌بندی و اهمیت آن به لحاظ نگرین "برنامه" و "تفسیر برنامه" خود را نشان می‌دهد و بزگی خاصی به مجموعه‌ی قطعنامه‌ها داده است. از این سو، نحوه‌ای از احکام و سیاست‌ها، به خصوص به نظر شده است. بی آنکه برای این عنوان "ایدئولوژیک" این قطعنامه‌ها، شناخ طبیعی آسیا است. حتی سازمان آمده باشد و علاوه بر آن آنچه که بر محوریت "سازمان احرفات گذشته عنوان می‌شود، همان سیاست و مبارزه از مضمون ایدئولوژیک و سیاسی و اقتصادی است. در دادن ابعاد عملی آن متوجه می‌گردد که گویا در این به شناخت از هویت ایدئولوژیک این سازمان می‌کنند. از سوی دیگر مجموعه‌ی آن، که در مقدمه تمام مواضع سیاسی و ایدئولوژیک و سیاسی این سازمان مشخص کرده، آنجا برپا کرده و محقق و نیز منجم است که بر گرفتن کمکی مواضع از آن - حتی شکل اجتماعات - برای شناخت مسیر ایدئولوژیک این سازمان - مشخص نیست. بدین جهت این ابعاد، به نظر می‌آید که در این مطلب، هر چند دامنه‌ی مطالب مطروحه در قطعنامه‌ها گسترده است، اما عدم آگاهی بر حکومت "سازمان" آن و تحقیق مطالب مطروحه - قطعاً با این مجموعه - تمرین خطوط کلی سازمان - سیاسی و اجتماعی - کوردستان - مرحله‌ی استقلال، سرمایه و مستطقی این سازمان - حزب - می‌کند که آثار این کوراه "سازمان" می‌کند. بدنیال خواهد داشت، تا پیش از این، هر مواضع این سازمان را به فرصتی دیگر، به زمانه بارخواستن مجدد این مواضع در خلال انتخابات، در سازمان کومه‌له، بنام این مطالب را "سازمان" و "سازمان" امکان پذیر کرده موکول می‌کنیم.



سخن را از کردستان آغاز می‌کنیم. و این به برپا بخاطر موقعیت "سازمان" است. قطعاً، در همین برپا - سری ایران - نه حتی عمدتاً از آن سو که کومه‌له در این جناح جبهه خلقی قرار دارد. بلکه به "سازمان" از آن سو است که زادگاه "کومه‌له" کردستان بوده، و امروز نیز غیرم کمونیستی این سازمان در سطح و گسترش خود در سایر نقاط ایران و غیرم آثار و طرح‌ها، کنگره بر محدودیت‌های جنس خلقی کرد. این جریان عمدتاً به "سازمان کردستان" است. ممکن است اشاره به کردستانی بودن "کومه‌له" در ابتدا این زانگی نظر برسد. و توضیح واضحاً محبوب نبود، اما خواهیم دید که قطعنامه‌های "کومه‌له" "سازمان" واقعیت وجودی خود - کردستانی بودن سازمان - بنام این احساسات، و بزگی هاشمی که این کردستانی بودن سازمان دارد، در نظر نمی‌گردد: "جنس مقاومت، جنبش است انقلابی و دموکراتیک، عرصه‌ای است برای مداوم "سازمان" بهمن ماه (مجموعه ۲۱)

رهائی کومه‌له "جنس مقاومت" یا به عبارت دیگر جنبش ملی خلقی را که شکل "مقاومت" آن در مقطع فعلی است، بنا بر این ممکن برور آن بوده است "عرصه‌ای از "سازمان" تمام بهمن ماه "میدانند. آیا براساس این چنین است؟ و بر فرضی اگر این چنین نیز باشد، چه عوامل اجتماعی - تاریخی منجر به آن شده است که "مقاومت تمام بهمن ماه" شکل وجودی را در جنس "مقاومت خلقی کرد" به "سازمان" و نه سمبلیت سیاسی از آن حاصل می‌شود؟

زمانی که قبلاً اشاره شد، توضیحات قطعنامه‌های کومه‌له در این مورد و موارد دیگر ناکافی است. به خصوص در احکام را دارد، و این نارسایی - به خصوص در مورد صدور حکمی چنین مهم نیز بوضوح نشان می‌دهد. و ما نیز برای روشن کردن واقعیت این نیز محوریت - اشاره به ناکافی هشتم که در ظاهر ارتباط مستقیم با مسئله ندارد. اگر رفقاً معتقدند که "جنس ملی خلقی کرد" عرصه‌ای است از "مقاومت تمام بهمن ماه" است. این سازمان را در اشکال منطقی آن - شرکت "سازمان" و اقتصادی که در قیام بهمن ماه شرکت داشته و اهداف خود در این قیام دست‌یافتند و امروز "سازمان" در جنس کردستان شرکت دارند - نشان می‌دهد. در جنس رفقاً با این نیز خود یک واقعیت ملموس و مستقادی را فراموش نمی‌کنند. و آن این است که جنس خلقی کرد - از نظر شکل مبارزاتی و چه از نظر محتوا - از نظر "سازمان" و "سازمان" در جنس، و "سازمان" است که سالیهای سوال در کردستان - و آنهم نه در کردستان ایران - در جریان بود. این است عظمتی از ستم ملی، از تحریف و ستم و "سازمان" که در اثر قیام بهمن ماه و تزلزل حکومت مرکزی در یک جنبش گسترده - به صورت "جنس مقاومت خلقی کرد" - منسلوب می‌شود. به عبارت دیگر جنبش خلقی کرد سبب از آنکه "عرصه‌ای از "مقاومت تمام بهمن ماه" باشد. جنبش است که ریشه در تاریخ مبارزات ملت کرد دارد، و در قیام بهمن ماه، امکان رشد فوق العاده‌ای را می‌یابد. درک این مسئله بسیار عمده است، چون ما را با واقعیت جنس خلقی کرد آنگونه که هست، روبرو می‌سازد. در اثر رفقاً و بزگیهای مهم این جنبش ملی و ریشه‌های آن نمی‌میکرد. رفقاً با "سازمان" تلاش تمام سعی دارند از اینکه جنبش خلقی کرد را یک جنبش ملی بخاطر کسب حقوق ملی، خود مختاری و حسی تعیین سرنوشت، بنامند خودداری ورزند. برنامهریزی نظامی اهدافی منسوب کنگره‌ی دوم "سازمان" "مقاومت تمام بهمن ماه" و حتی زمانی که سخن از اهداف این جنبش است (مجموعه ۲۱) بدون کوچکترین اشاره به مبارزه‌ی خلقی کرد بخاطر خود مختاری و حق تعیین سرنوشت می‌گویند: "این جنبش بر علیه دیکتاتوری و سرکوب هیئت حاکمه متوجه بوده و در جهت کسب دموکراسی در کردستان و مانع از تثبیت کامل دیکتاتوری بورژوازی حاکم در ایران می‌باشد."

همین؟! در کل بخش "جنس مقاومت خلقی کرد"، هیچ سخنی از ستم ملی نرفته است. فقط در پایان این بخش بدون هیچ اشاره‌ی قبلی آمده است: "ایران کشوری است اکثر الملله. رفع ستم ملی بخاطر نهایی بصورت حق تعیین سرنوشت برای خلقهای تحت ستم ایران فقط با تحقق برنامه‌ی سوسیالیستی

* تمامی نقل توله‌ها در این مقاله از جزوه‌ی قطعنامه‌ی صوب کنگره‌ی دوم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - کومه‌له - می‌باشد.

پرولتاریا امکان پذیر است." (صفحه ۲۲).
 این درست. ولی آیا شما برنامه‌ای برای مبارزه علیه
 ستم ملی دارید؟ آیا هم اکنون باید برای حق تعیین
 سرنوشت مبارزه کرد یا خیر؟ و اینها مسائلی است که
 در مجموعی قطعه‌ها به آن اساسا پرداخته نشده است!
 آیا عجیب نیست که سازمانی که بیش از دو سال است
 در وسیعترین جنبش ملی در ایران فعالانه شرکت کرده
 است اکنون به هنگام جمع بندی گذشته‌ی خود کلمه‌ای
 از مبارزه‌ی ملی و حقوق ملی و غیره بر زبان نراند؟
 این امر نه تنها واقعیت جنبش ملی خلق کرد، و
 از آنجا علل گسترش سازمانی کومه‌له را نفی میکند،
 بلکه توضیحی برای وجود جنبش ملی در کردستان عراق،
 ترکیه، و حتی سوریه ارائه نمیدهد. آیا جنبش خلق کرد در
 عراق نیز عرصه‌ایست از تداوم "انقلاب" (کودتای) قاسم؟
 و آیا "کومه‌له"ی مارکسیست-لنینیستی عراق (کومه‌له‌ی
 رهنجدران) تداوم میست از مبارزات کمونیستی در عراق؟ و یا نه
 خود از آنان منشاء تر میشود و در چگونگی شکل گیری
 آن مؤثر است. بنظر میرسد که خود رفقا، که پیش
 از هر جریان دیگر با واقعیت تاریخی مسئله‌ی خلق
 کرد آشنائی دارند، و از نزدیک شاهد چگونگی تکامل
 سازمانهای کرد در مناطق مختلف بوده، و از آن فراتر
 از واقعیت وجودی خود مطلع میباشند، ترهائی را ارائه
 میدهند که علی‌الخصوص زمانیکه در نکات دیگر نیسز
 تداوم می‌یابند، جای شکی را باقی نمیگذارد که رفقاً
 برای رهائی از آنچه که خود "انحرافات پوپولیستی"
 و اکونومیستی مینامند، به برخوردی شما نیک متوسل
 میشوند:

مادی برای آنها در محدوده‌ی کردستان بسیار ضعیف است
 انواع ایده‌های ناسیونالیستی، خرده بورژوازیستی
 و دهقانی نیز هنوز در مغزتان وجود دارد." (صفحه ۲۲)
 میتوان صحبت از مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر
 در درون جنبش ملی کرد؟
 آیا اگر مسائلی را که رفقا بر میسرند:
 فقدان "صفت مستقل و نیرومند"، که قادر به "تأثیر
 گذاری مستقیم و آگاهانه بر روند مبارزات ایران" باشد
 و یا اگر انواع ایده‌های ناسیونالیستی، خرده
 بورژوازیستی و دهقانی در ذهن کارگران کرد، بدین شکل
 وجود نداشت و ما با "طبقه‌ی کارگر مستقل و نیرومند"
 و "حزب آگاه و پیشرو" مواجه بودیم دیگر جنبش ملی
 در شکل فعلیش (جنبش مقاومت) وجود نداشت، و اساسا
 مبارزه‌ی ملی، وجه اساسی مبارزاتی را در کردستان
 تشکیل نمیداد که حتی بقول رفقا "طبقات مرفه"
 جامعه‌ی کردستان نیز به مبارزه روی آورند. آیا این
 گفتار رفقا دلیل دیگری بر شما تیزه کردن مسائل
 انقلاب نیست؟ کافست که این گفتار را در کنار دیگر
 گفته‌ها بگذاریم تا ابعاد این طرز تفکر شما تیزه
 روشن شود. طرز تفکری که برای جنبش ملی "شرایطی
 را که دلخواه و ایده‌آل نیست" میبیند و ناگزیر
 میشود که برای ایجاد این شرایط "دلخواه و ایده‌آل"
 مسائل را از زاویه‌ی دیگر ببیند.
 رفقائی که جنبش ملی خلق کرد را "عرصه‌ای
 از تداوم قیام بیمن ماه" میدانند، برای خود جنبش
 مقاومت، و واقعیت آن، بویائی حرکت ملی، و ویژگیهای
 تاریخی جنبش خلق کرد، تأثیر بدهی مستقیم آن
 از جنبش خلق کرد در دیگر کشورها ارزشی قائل نیستند
 و حتی علت وجودی خود - سازمانی که در رهبری جنبش
 چپ آن قرار دارد - را درک نمیکنند. زیرا اگر اینچنین
 بود، رفقا در بخش انتقاد به انحرافات ایدئولوژیک،
 در مورد نواقص گذشته‌ی سازمان خود اینچنین قضاوت نمی
 کردند:

"نادیده گرفتن پرولتاریای صنعتی و ترجیح
 دادن فعالیت در میان کارگران عقب مانده و حتی
 دهقانان بجای آن". (صفحه ۷ - تأکید از ماست).
 به عبارت دیگر اگر "کومه‌له" به هنگام آغاز فعالیتش
 به این جمع بندی رسیده بود که میبایست بجای فعالیت
 در میان کارگران عقب مانده و حتی دهقانان به میان
 پرولتاریای صنعتی برود، از آنجا که "کارگران کردستان
 بخش جوانی از طبقه‌ی کارگر ایران هستند که بطور عمده
 در دو دهه‌ی اخیر وارد بازار کار ایران شده‌اند و بعلت
 فقدان تولید بزرگ و صنعتی در کردستان دچار پراکندگی
 میباشند". (صفحه ۲۲ - تأکید از ماست).
 فعالیت این سازمان امروزه عمدتاً در نقاط دیگر ایران
 در جریان بود؟ سازمانی با مشخصات "کومه‌له" - مشخصات
 ایدئولوژیک و توان سازمانی - در دو سال قبل رادر نظر
 بگیریید که بگفته‌ی خود دچار انحرافات چون "پوپولیسم"
 "اکونومیسم" با مشخصات زیر بوده است:
 "در سطحی و دکماتیستی و کلیشه سازی در مورد
 جامعه‌ی ایران و انقلاب ایران ۰۰۰۰ درک محدود
 از اپورتونیسم ۰۰۰۰۰۰ درک محدود از وظایف
 پرولتاریای آگاه ۰۰۰۰۰۰ درک محدود و عقب مانده
 در مورد کار زنان ۰۰۰۰ خرده کاری و درک محدود
 در مورد تشکیلات ۰۰۰۰۰۰ کم بها دادن به کار مخفی
 لیبرالیسم تشکیلاتی ۰۰۰۰۰۰ نفی نقش آگاهی و عنصر
 پیشرو ۰۰۰۰۰۰ داشتن بینش خرده بورژوازیستی ۰۰۰۰۰۰۰۰
 محدودیت کردن صف مستقل پرولتاریا ۰۰۰۰۰۰۰۰ سازش
 طبقاتی و مقدم کردن منافع "خلق" بر منافع
 پرولتاریا ۰۰۰۰ و ۰۰۰۰" (صفحات ۷ و ۸).
 حال اگر این سازمان با این مشخصات در میان "پرولتا-
 ریای صنعتی" خارج از کردستان فعالیت میکرد، آیا
 نتیجه‌ی آن، در بهترین شکلش، چیزی بهتر از فی المثل

"بر پائی جنبش مقاومت ادامه‌ی مبارزه‌ی آگاهانه
 طبقه‌ی کارگر و طبق برنامه‌ی وی نبوده است.
 این جنبش در شرایط عینی معینی بوجود آمده
 و ادامه دارد. شرایطی که دلخواه و ایده‌آل
 نیست ۰۰۰۰۰۰۰۰" (صفحات ۲۱ و ۲۲).
 رفقا این حکم به چه معناست؟ معلومت که جنبش ملی
 (همانطور که گفتیم که شما میل دارید فقط جنبش
 مقاومت آنرا برجسته کنید و از توصیف آن بعنوان
 جنبش ملی ابا دارید) طبق برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر نیست
 کدام برنامه؟ این باز همان مترادف قرار دادن برنامه‌ی
 سازمانهای چپ - و یا در این مورد خودتان - بجای
 برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر است. آنچه شما در نظر دارید
 برنامه‌ی تاریخی طبقه‌ی کارگر برای مبارزه در راه
 سوسیالیسم است و زمانی میتوانید از این برنامه
 صحبت کنید که طبقه‌ی کارگر در حد وسیعی مشکل شده
 باشد. آگاهی کسب کرده باشد و الی آخر. شما
 در آنصورت هم قاعدتاً باید حق تعیین سرنوشت
 تحت ستم در ایران برسمیت شناخته شود. در این حالت
 هم جنبش ملی مکمل (و نه ادامه‌ی) مبارزه‌ی طبقه‌ی
 کارگر است.
 منظور شما از اینکه شرایط "دلخواه و ایده‌آل"
 نیست چیست؟ فکر میکنم شرایطی را که در آن جنبش
 ملی بوجود آمده "دلخواه و ایده‌آل" برای بوجود
 آمدن جنبش طبقه‌ی کارگر نمیدانید! و اگر چنین
 است، واضحست که شرایط "دلخواه و ایده‌آل نیست". رفقا!
 آیا ما باید به شما بگوئیم که در کردستان هیچ
 جنبش ملی در جریان بوده است و اتفاقاً شرایط برای
 چنین مبارزه‌ای مناسب هم بوده است؟ آیا اساساً
 شرایط مبارزه‌ی طبقاتی در ایران، و روند مبارزه‌ی
 ملی در کردستان، امکان این را بوجود می‌آورده است
 که "جنبش ملی" بر طبق برنامه‌ی مبارزه‌ی آگاهانه‌ی
 طبقه‌ی کارگر باشد؟ آیا اساساً هنگامیکه "پرولتاریای
 ایران هنوز فاقد حزب آگاه پیشرو خود، فاقد صف مستقل
 و نیرومند خود در صحنه‌ی سیاسی و بالنتیجه ناتوان
 از تأثیر گذاری مستقیم و آگاهانه بر روند مبارزات
 عمومی ایران میباشد" (صفحه ۲۲) و کارگران کردستان
 حتی فاقد تجربه و تشکیلات سندیکائی هستند و پایه‌ی

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

یک گروه کمونیستی کوچک میبود؟ و آیا امروز میتوانست بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران با اینچنینی با بی توده‌ای باشد؟

رفقا اگر خود به قطعاً به‌های مصوب‌کنگره دقت نمایند متوجه خواهند شد که به ویژگی ملی مبارزات خلق کرد که سازمانی با مشخصات "گومله" را بوجود آورده است. نپرداخته‌اند. حتی اگر رفقای امروزی "گومله" نیز به میان "پرولتاریای صنعتی" می‌رفتند، به احتمال قوی هم اکنون سازمانی دیگر با مشخصات "گومله" در کردستان وجود داشت. زیرا سالها مبارزه در این منطقه، تا شیر پدیری از مبارزات خلق کرد در کشورهای دیگر، وجود رنج و ستم ملی، وجود امثال شریف‌زاده‌ها و ملا‌آواره‌ها، و هههه قاضی محمدها است که به این سازمان و حتی حزب دموکرات - که تا آشنایی قبلی چیزی جز یک نام نبود - اجازه‌ی رشد سریع را میدهد - این "نبوغ" رهبری نیست که "گومله" را بوجود آورده است. این شرایط ویژه است که به افراد این سازمان امکان ساختن چنین تشکیلاتی را داده است.

روزهای اول جنبش مقاومت را بیاد بیاورید که دهقانان و روشنفکران فوج فوج و با اسلحه خود به شما میپیوستند و شما حتی امکان پذیرش آنان را نداشتید، بیاد بیاورید، که در منطقه‌ی اطراف سردشت، که در جنبش‌های ۴۶ - ۴۷ پایگاه گروه شریف‌زاده و ملا‌آواره محسوب میگردید، مردم چگونه به شما کمک میکردند. آیا برای آنان اکونومیست بودن و یا نبودن شما روشن بود؟ بر فرض اگر هم روشن بود چه تا آنجا عملی در چگونگی پیوستن آنان به شما داشت؟ آیا آنها فرق مثنی سیاسی شمارا با فی‌المثل فدائیان خلق میدانستند (و اگر میدانستند بر چه مبنایی بجای فدائیان، "گومله" را انتخاب نمودند؟) بسیاری به مبارزه روی آوردند و مشخصاً به سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران پیوستند بی آنکه خود شما منظر آنان باشید، زیرا اینان تحقق آرمانهای دیرین خود را در وجود تشکیلی از نوع "گومله" میدیدند. آنها بدین سوی آمده‌اند زیرا با سنن زندگی پیشمرگه‌ای آشنا بودند. زمانی که حتی هنوز کنگره‌ی اول "گومله" تشکیل نشده بود و حتی تدارک اولیه هم دیده نشده بود "گومله" دیگر یک جریان سیاسی در کردستان بود، و این نه به لطف "نبوغ" رهبری، بلکه دقیقاً به علت شرایط اجتماعی بود که به رشد سازمانی مثل "گومله" می انجامید. آیا دلیل موفق نبودن نسبی سازمانهای غیر کرد در سیخ زحمتکشان - که بسیاری از ترهائشی که شما از آن بعنوان دست‌آورد نام میرید از سالها پیش راههای آنان بوده است - اکونومیست بودن یا نبودن آنان است، یا دقیقاً نبودن آنها باعث این امر شده است. آیا این تصادفی است که در کردستان عراق و ترکیه، سازمانهای مشابه "گومله" وجود دارند و یا اینکه - این دقیقاً شرایط اجتماعی است - که این چنین می‌بالد؟



اینکه رفقای "گومله"، به محدودیت جنبش کردستان پی برده‌اند، خود امر مهمی است. اینک به قاطعانه اعلام نمایند که:

"این جنبش نمیتواند پیروزی پروروزاری را به مفهوم تغییر مناسبات تولیدی در محدوده‌ی کردستان تأمین نماید". (صفحه ۲۱)

و یا: "نجات بخشی از پرولتاریا (در کردستان) بدون ارتباط با کل پرولتاریا (در ایران) به هیچ وجه مقدور نیست". (صفحه ۲۲) مهم است و برآستی برای جنبش در کردستان - و سایر نقاط ایران - دست‌آورد بزرگی است، آنهم نه از این نظر که این "ترها" بدیع هستند بلکه از آن جهت که

یک سازمان "کرد" آنرا اعلام میکند. اما تا زمانیکه در محدودیت جنبش خلق کرد، محدودیت سازمانی خود را نبینید، و تا زمانیکه ویژگی‌هایی را که در این جنبش وجود دارد، و در شما نیز تبلور پیدا میکنند، درک نکنید و علت وجودی خود را در این ویژگی‌ها نبینید، لاجرم این شما نیزه کردن مسائل اجتماعی که بیشک در عملکرد سیاسی شما نیز تبلور میشود، خود را بصورت موانع جدی در عمل نشان خواهد داد:

"پرولتاریای آگاه نمیتواند سرنوشت خود را به یکی از مقاطع و عرصه‌های انقلابی دموکراتیک وابسته کند. ما نیابستی جنبش مقاومت را به مثابه‌ی عرصه‌ی نبرد مرگ و زندگی برای خود در آوریم، بلکه باید در هر حال ادامه کاری خود را به مثابه‌ی سازمان پرولتا -

ریائی در نظر داشته باشیم. پشتیبانی و شرکت پرولتاریای آگاه در جنبش مقاومت مسلحانه‌ی کردستان بایستی برای ادامه‌ی سیاسی باشد که این سیاست جز تأمین دموکراسی - ولسو محدود - در جهت سازماندهی پرولتاریا - بیه مفهوم وسیع آن - جز دیگری نمیتواند باشد. (صفحه ۲۲ - تا کدها از ماست).

رفقا در اینجا سز یکی دیگر از خصوصیات تفکر شما تک شما خود را نشان میدهد. شرایطی که "دلخواه" و ایده‌آل نیست خود را در عینیت بصورت کوشش در "دلخواه نمودن و ایده‌آل‌یزه نمودن شرایط" نشان میدهد. و اما اگر این کوشش به دلائل مختلف تاریخی هنوز در مراحل نخستین است، و معطوف به ایجاد یک بدیل ذهنی می‌گردد، لاجرم یک چهار چوب از پیش ساختنی ذهنی خود را بجای واقعیت می‌نهد. "گومله" نیستی "تبدیل به "پرولتاریای آگاه" و "سازمان کمونیستی" تبدیل به "سازمان پرولتری" و ناگهان عبارت "پرولتاریای آگاه" و "سازمان پرولتری" و "ما" در سندهای قطعی‌ما به‌طور مترادف بکار میروند. این جایگزینی "ساده" عبارات - ولی در حقیقت جایابی مفاهیم اجتماعی - چه چیزی را نشان میدهد جز اینکه این جایابی نه تنها بلکه عمداً بوده است و آنهم به منظور انکار واقعیت برای نشان دادن خود بجای واقعیت. آنهم در نزد کسانی که معتقدند:

"یکمان ما یکی از مظاهر اکونومیسم بوبولستی حاکم بر جنبش کمونیستی، نه فقط لاقیددی شوریک در تحلیلها بلکه و همچنین بکار بردن اصطلاحات من‌درآوردی و غیر مارکسیستی است.

لذا ما سعی کرده‌ایم که در اصطلاحات و عبارات هم سختگیری به خرج دهیم". (صفحه ۲ - تا کید از ماست).

این تصور وقتی واقعی تر میشود که ببینیم حتی انتقاد رفقا از گذشته‌ی اکونومیستی، نیز صرفاً از یک دید شما تک‌ناشی می‌شود. رفقا واژه‌ی "اکونومیسم" را که در فرهنگ سیاسی کمونیستی، مشخص‌کننده‌ی یک بینش خاص نسبت به جنبش کارگری و مسئله‌ی آگاهی سیاسی است، به شرایط گذشته‌ی خود در کردستان که مسئله‌ی بعنوان جنبش کارگری مطرح نبوده است ربط میدهند. جایگاه برآگما تسم و اکونومیسم را عوض میکنند و فقدان برنامه‌ی سازمانی برای فعالیت انقلابی را اکونومیسم قلمداد می‌نمایند. و اینهمه از آن جهت است که اگر نه در عینیت بلکه در "ذهنیت" تبدیل به یک سازمان "پرولتری" شوند. حرکتی که حتی نمیتواند در صورت تداوم خود، و حتی نبود طبقه‌ی پرولتاریا در صحنه‌ی جامعه‌ی مبدل به "حزب پرولتری" در غیاب طبقه شود.

رفقا خود میگویند که پرولتاریای ایران از نظر بقیه در صفحه ۱۹



حزب توده به جاسوسی

علیه نیروهای انقلابی اعتراف میکند!

مجاهدسازی ۱۲۰ در مقاله‌ای تحت عنوان "در باره‌ی روشهای حیانت با راپورتونیستی" نوشته‌است: "همچنین راپورت دادن در نقطه‌ی حساس استراتژیک در گروستان توسط حزب توده نیز از دید مردم کردستان سعی شده و باز هم در موقعی مناسبی با سعی افشاشود."

جای موقعیتی مناسب و روایتی از این؟ روزنامه‌ی "مردم" در جواب به مقاله‌ی بالاد شماره‌ی ۳۰ اردیبهشت خود در مطلبی تحت عنوان "تکذیب اسراهای مجاهد" می‌نویسد:

"حزب توده‌ی ایران هرگونه اطلاع را که در مورد فعالیت، سوطه‌گرایی، خدایانقلاب به منظور براندازی جمهوری اسلامی ایران... بدست آورده، در اختیار مقامات مسئول قرار داده‌است و خواهد داد... حزب توده‌ی ایران بخود می‌بالد که در این زمینه موفق به خدمات موبری ((بهر رژیم سرمایه‌داری)) نیز شده است."

والجمله آنچند در میان (()) است به منظور بهت و معیوم شدن مسئله از جانب ما اضافه شده‌است. حزب توده با اعتراف خود برای رژیم جاسوسی میکند. و اینجاست که یکبار دیگر خیانت‌های مرمکبار این حزب افشا می‌شود. همانتهای این حزب ضد انقلابی یکبار نقش مهمی در به شکست کشاندن جنبش مردم مادر ۱۳۳۲ ایفا کرده‌است.

ولی اگر در گذشته حزب توده در مقوف "ایوزیسیون" قرار داشت و از این طریق موفق به حجز کردن از پشت بود، اینبار خوشحانه در آنسوی خط و آشکارا در خدمت رژیم سرمایه‌داری قرار دارد و تمام هم و غم خود را برای حفظ حکومت یکبار میبرد تا رژیم ایران را بسوی رژیمهای با اصطلاح سوسیالیستی (و در واقع رژیمهای ضد انقلابی) بکشد و آن را از خطر سقوط نجات دهد.

مشکل بتوان تصور کرد که حزب توده یکبار دیگر سواندا عوض کردن رنگ، به هنگام سرنگونی رژیم کنونی خود را بار دیگر در مقوف مردم جایز ندو باز هم بخود بیاندازد؟ امری که اکنون مهم است و باید در دستور کار تمام گروه‌های انقلابی قرار گیرد، افشاکری وسیع در باره‌ی جاسوسی حزب توده به نفع رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است.

جنبه‌ی مهمی که در این افشاکری حتما باید بدان پرداخته شود توضیح روشن و دقیق ماهیت حزب توده و خیانت‌های آن و تمام آن راپورت‌های چپ و کمونیست واقعی است. باید نشان داده شود که حزب توده چپ و کمونیست نیست (هر چند خود مدتهاست چنین ادعایی نکرده ولی این سببهاهی است که توده‌ی مردم مرتکب میشوند) و حتی در ایوزیسیون هم نیست. باید نشان داد که نیروهای کمونیست واقعی هرگز به سازش و بکوری برای رژیم‌های سرمایه‌داری گمانده نمی‌شوند، بلکه همواره در مقوف توده‌های زحمتکش علیه جنبش رژیم‌های می‌جنگند.

جنبه‌ی دیگر امر، اینست که نباید تصور شود که این خیانت‌ها در حزب توده خلاصه میشود. با اصطلاح فدائیان خلق (اکثریت) نیز مدتهاست که در همان راه کام نهاده‌اند و ناشیانه و حائز بر حزب توده همان نظریات را تبلیغ میکنند. و این باید بر همگان روشن شود که اشکال و ایراد فقط در جنبه‌ی با نام خاص "حزب توده ایران" نیست بلکه سبب اساسی این مسئله در تفکر منحرف رویز یونیستی-واستالیستی نهفته‌است که خواه ناخواه به تبلیغ آشتی طبقاتی و از آنجا حیانت به جنبش مردم و منافق طبقه‌ی کارگر منجر میشود.

بنابر این حتی اگر که حزب توده در افکار و اذهان مردم کاملاً هم افشاشود نباید تصور کرد که موفقیت نهائی بدست آمده است.

در حاشیه...

شرایطی پیش خواهد آورد که ممکن است با پیش بینی های هیچکدام سازگار نباشد. یقیناً آیت‌الله خمینی خوب می‌داند که حتی اگر مخالفان و رقیبان مرض باطنیان را هم علاج کنند، این مردم همان مردمی نیستند که به پیش از ریاست‌الوزرای محمدعلی رجایی و جنگ و قحط و غلابودند. از سوی دیگر، بنی صدر هم برای اثبات این که "درخت" است و علف خشک نیست، باید ابتدا از محکم بودن زمین مطمئن شود. حاصل این جدال سیاسی ممکن است کمترین شباهتی با پاپان کار مصدق و کاشانی (الکوهایی که طرفین خود را در قالب آنها می‌بینند) نداشته باشد. زیرا که دوران این الکوهایی تاریخی، مدتها پیش سپری شده است.

توضیحات

(۱) شخصی که از پدر و مادر مسلمان به دنیا می‌آید اگر در سن بلوغ اصول دین اسلام را رها کند یا به میل خود نظریات تازه‌ی راداران دخالت بدهد که منافی آن اصول باشد، مرتد فطری شناخته می‌شود و جدا و همان است که آیت‌الله خمینی اشاره کرد. بنا بر همین اصول، کمونیست‌هایی که در خانواده‌ی مسلمان به دنیا آمده‌اند، به دلیل ترک دین مرتد فطریند، به سبب انکار وجود خدا ملحدند و به دلیل اظهار نظر در باره‌ی الهیات و ادیان کافرند.

قطعه‌نامه‌های...

"آگاهی" و "تشکل" در ضعف به سر میبرد، و پرولتاریای کردستان تحت تأثیر انواع ایده‌های ناسوسیالیستی، خرده بورژوازی و دهقانی قرار دارد" و یا اینهمه از شرکت پرولتاریای آگاه در "جنبش کردستان" و "سازمان پرولتاری" صحبت میکنند. اما رفا با خود خوب بدانند که بین یک سازمان کمونیستی کیه در رهبری یک جنبش رادیکال ملی دهقانی قرار دارد، و یک "سازمان پرولتاری" که در رهبری چنین جنبشی قرار دارد، فرقی بسیار است. در اولی وجود باید پرولتاری آگاه، و تأییدی که این پایه بر کل آن تشکیلات میگذارد شرط و اساس تشکیل نیست، و در دومی، پرولتاری بودن آن لازمه‌اش حد قابل توجهی از ارتباط با بخش پیشرو جنبش کارگری است. سازمان کمونیستی و سازمان پرولتاری، بی‌انگر درجات مختلفی از رشد پروتستی تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری است، و هر یک معنا و مفهوم خاص اجتماعی خود را دارد.

به هر رو اینکه چه عامل و عواملی باعث شد که رفقای کومه‌له - که تا همین کنگره حتی نام آن سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران بود - خود را سازمان پرولتاری بنامند، بر ما روشن نیست. اما اینرا میدانیم - و این علی‌القاعده میبایست از تجربیات مهم جنبش کمونیستی در دو ساله‌ی اخیر باشد که مبارزه‌ی ایدئولوژیک در درون یک سازمان، کتشرش وسیع آن در میان روشنفکران و دهقانان کرد و حتی ایجاد وحدت مواد قطعه‌نامه‌ی و نقد بینش غیر پرولتاری باشد، زیرا درک ما از پرولتاریزه شدن یک سازمان صرفاً به محدوده‌ی ایدئولوژیک منحصر نمی‌گردد، بلکه علاوه بر آن، پذیرش و قبول این ایدئولوژی را از جانب طبقه‌ی کارگر الزام آور میدانیم.

ادامه دارد

جنگ و دولت ضد مردمی ایران و عراق، برای سرمایه‌داران "خیرات"

و برای زحمتکشان، مکافات ببار آورده است

در حاشیه رویدادها

آیت الله خمینی خون شرکای غیرمکتبی را حلال میکند

نطق برخورد آیت الله خمینی خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در ردیف موضعگیریهای مهم اوست که از بارهای از جهات در کنار نطقهای ماسند اعلام جهاد علیه کردستان خای میگردد: مناطق خاص، موضع روشن و نتیجه گیری قاطع، در زمانی که دستورالعمل او تعیین کننده شدت و جهت مبارزه علیه جناح سیاسی نیرویی دیگر است.

با وجود تسلیم انکار پایان ناپذیر حمله همسای هزاربار تکرار شده مستعمل و هدیان کوبی هایی مانند "آقا این پاسدارها بودند که شما را نجات دادند" و "آیت الله خمینی درم ذره مزحمت سیاسی و مذهبی را به کار گرفت تا از مجلس شورای اسلامی - "غشای فضیلت ملت" - دفاع کند. سزاع خاکسبسی خطرناک شرکاء، که بنیاد بیوفایی خانه را تهدید می کند امام امت را واداشت تا آلام حسانتش را فراموش کند و در دفاع سرسختانه ای نمره های تهدیدآمیزش را از سالکس حسینه ای چهاران بر سر شرکای بدخلق سارند.

مجلس شورای اسلامی هر روز بیشتر از گذشته ناتوانی درمان ناپذیرش را نشان میدهد. میاهوی مصدک شوخ بیکاره ای که عمدتاً جز تکرار آفات الهی و بازاری سده نوظنه های امپریالیسم جزیری نمیگویند و در عمل جز بده ستانهای شخصی برای بر کردن نقابها و مناصبه دفع دوروبریها کاری نمی دانند، حتی تعزیه گردانها را هم تا حدی دلخور کرده است. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه ای به مناسبت نخستین سالگرد راه افتادن مجلس به روزنامه کیهان می گوید:

"... مشکل دیگر این که اکثریت مجلس از بسبب قماشند، با روحانی با معیم هستند و آن نیاز - های همه حاشیه ای مجلس در انتخاب افراد متعصبی شده ..."

است. مشکل رفسنجانی، آشکارا، بیشتر از آنجاست که جناح اکثریت او معمولاً از بی اقلیت تکنوکراتیکسای فرنگ رفته ی بازرگان و هواداران بنی صدر بر نمی آید. در این حال، انتخابات میان دوره ای بر مشکلات حزب حاکم افزوده است. بنی صدر از هم اکنون برای فتح چندین کرسی دورخیز کرده، و با آن که انتخابات شهرهای بزرگ - از جمله تهران - به آینده نامعلوم موکول شده، حتی برای انتخابات شهرهای کوچکتر هم در حزب جمهوری اسلامی نشانه های بارز اعتماد به نفس دیده نمی شود.

آینده ی ناروشن مجلس بر وضع کنونی آن بیژن تاثیر می گذارد. سرنه هادریافته اند که مردم دیگر ایس مجلس را جدی نخواهند گرفت. نه تنها معزله ای از آن صادر نشده، که حتی مذاکرات و قیام و نفود روزانه ی مجلس قابل نمایش عمومی نیست. با تمام علاقه های مردم به تماشای صحنه های جلسات آن از تلویزیون - به عنوان شوهای مغرور و عبرت آموز - انجام چنین خوانشی ناممکن بنظر می رسد. (هاشمی رفسنجانی این کار را بر خرج می داند. لابد منظور واقعیش این است که "گران تمام می شود.")

در چنین شرایطی است که هاشمی رفسنجانی در سخنرانی انیش "پیش از سخنان گهربار امام امت" علنا دست به

"دشمن می فهمد که اینجا (مجلس) مجلس شورای اسلامی) دارد اعتبار خودش را نشان می دهد. تصمیم گرفته که اینجا را تقویت کند... اگر این مطلب صحیح است و اگر این دخل و خود را به این دلیل که، در حقیقت این سبب است. باز هم از رهبر عزیزان و نورچشمیان استیضاح می کنیم.

بر پایه ی خبرهای رسیده، آیت الله خمینی، رهبر عزیمت و نورچشمیان را بار دیگر پیش از رفتن روی با آیت الله خمینی صبح همان روز کوک کرده بود.

افزون بر تمام مصائب، پیش کشیدن طرح رفوا لیزوم از سوی بنی صدر، باران امام را به وحشت انداخته و خود او را از کوره به در برده است. بنی صدر می گوید که - گذشته از نظر مخالف شخصی خمینی - در نگاه بنی صدر مخالفت مجلس این کار، عملی نیست. اما این خمینی است. امروز است. حزب می براند به اعتبار کمونیستی مجلس در افکار عمومی نگه کند و نه اضمحالی بس که بیشتر شدن این اعتبار پس از انتخابات مسلمان دو ده ای دارد. در واقع، حرکات مهم سیاسی نه از خود مجلس، که بر سر آن جریان دارد.

مناقشه ی حزب و بنی صدر، ای کس قدرت بیشتر، رفته رفته بازگشت ناپذیر به سوی بنی صدر است.

آیت الله خمینی دستگیری و زندانی شدن بنی صدر، حزب متمایل شد، شتاب جریان را بیشتر کرد. تنها سه روز پس از نطق او در رد نظریه وجود بن بست و یادآوری این که ۱۶ میلیون رای به قانون اساسی از رای همه (از جمله ۱۰/۵ میلیون رای بنی صدر) بیشتر است، هیات سه نفری حل اختلاف اعلام کرد که سرورده ی تخلعات بنی صدر به دادستانی فرستاده می شود.

از مهمترین نکات سخنرانی آیت الله خمینی، اشاره ای او به مرتد فطری بودن (۱) است. بویژه این نکته خطاب به اصطلاح قانونگذاران گفته می شود. بوجه کنم که آیت الله خمینی کمونیستها را همراه و تربیت خود رده و بسیاری چیزهای دیگر فله داد کرده اما تاکنون مرتد فطری را خطاب به آنها به کار نبرده است. در واقع، یکی از دو اتهام بسیار سنگین اسلامی برای قتل و غارت اشخاص، در توصیف و تکفیر هندسان خوداویسه کار می رود. "آقایانی" که "مکتب را سخره می کنند عمدتاً مسلمانان غیرمکتبی نزدیک به باررگان بنی صدر، مجاهدین، حامای و منفردانشان هستند. به فتوای امام امت، همسران تمام "آقایان" اگر به عمد مکتب را سخره می کنند - مطلقه اعلام شده اند و فرزندان آنها تا حین اموال بدران غیرمکتبی خویشند. به احتمال زیاد، اتهام مرکب از دوم، کافر حربی، به هنگام لزوم بسوی کمونیستها شلیک خواهد شد هر چند که همان مرتد فطری هم برای هدر دادن خون آنها کافی است.

بیشتر کسانی که نطق آیت الله خمینی را در تلویزیون دیده اند اعتقاد دارند که سداحت خمینی در سراسرنطق بدران علنا سا آرام بود. از سوی دیگر، آیت الله اشرا - فی با رای دو عضو دیگر هیات سه نفری در متخلف شناختن بنی صدر موافقت نکرده است. آیا هجوم تقریباً غافل - گیر کننده ی (از نظر زمانی و قابل پیش بینی در اصول) او به بنی صدر که "شریف بیریید اروپا و امریکا... و هی نگوشید ملت با من است" حتی در میان نزدیکانش هم شگاف انداخته است؟ اگر چه بنی صدر با اشاره به دزدیدن منار پیش از کندن چاه، در جنک لفظی چیزی کم نیآورد، اما اعلام جنک رسمی دو جناح حکومت بی تردید